

Adab. Kabul
Vol.3 No.2, Sumbulah 1334
(August 1955)

ادب کابل

مجله سه ماهه

Ketabton.com

فهرست مندرجات

شماره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱	: صنعت و صنعت کار	محمد قدیر تره کی	۱
۲	: قصیده در ادب پښتو	پاینده محمد ز هیر	۷
۳	: روان شناسی طفل	ترجمه دکتور انصاری	۲۳
۴	: زبانه های قدیم	جاوید	۳۱
۵	: اهمیت فابریکه نساجی کلبهار	محمد اکبر نور ستانی	۴۳
۶	: غزل (راشه راشه)	رحمن باباوپیر محمد کاکر	۵۱
۷	: ابو الحسن علی هجویری غزنوی	محمد رحیم الهام	۵۲
۸	: فن و طب در تاریخ مدنیت اسلام	ترجمه غ مجد دی	۵۸
۹	: سقراط دقانون په لاره کی	ترجمه ش	۶۵
۱۰	: تجسس مغلها در افغانستان	احمد علی معتمدی	۶۹
۱۱	: سبزوار	ساکا	۷۳
۱۲	: مشاعره	(استاد بیتاب، فارغ، عشقری، غرقه فارغی، منتظر، رسوا، فروزان)	۷۷



ادب

علمی، ادبی

صاحب امتیاز: فاکولتہ ادبیات

مدیر مسئول: عبدالحق غفری

سال سوم شماره (۲) سنبله ۱۳۳۴ - محرم ۱۳۷۵ - آگست ۱۹۵۵ نمبر مسلسل ۷

از مباحث استاتیک

بقلم محمد قدیر تره کی

صنعت و صنعت کار

اداره محترمه مجله زیبای ادب ازین ناچیز ذریعہ مکتوبی تفضل فرمود بایشان مقاله نویسیم وقتی مکتوب را خواندم و به محتویات چند نسخه از مجله گرامی ایشان که ضم مکتوب بود مراجعہ کردم خود را از دخول در زمرہ نویسندگان این مجله عاجز دیدم زیرا هرچه دران مجله دیدہ شد از مغانهای از تاریخ و ادب بود که متاع قلمی مراد ران بازار قدروقیمت نیست در همین وقت بیاد آمد که مرا روزی غیر حق به عضویت انجمن ادبی کابل ہم پذیرفته بودند دران انجمن و مجله کابل که اورکان

نشراتی انجمن مذکور بود منبهم در مباحث ادب و صنعت (آرت) وارد میشدم
 اما از راه فلسفه ولی و قتی این دواصل را با هم آمیختم فلسفه جمال یا فلسفه آرت
 و به تعبیر اروپائیهما (استایک) بیرون آمد پس اگر مجاز بد اند بعد ازین برای مجله
 ادب هم در زمینه های مختلفه فلسفه جمال مقالاتی تقدیم خواهم کرد تا از من هم
 خدمتی ولو نا چیز در پیشگاه اهل ادب باشد . . .

درین مقاله تا آنجا لیکه ارما ساخته است در باب آرت و آرتیست صحبت میکنیم
 و برای متعارف ساختن موضوع از آرت به صنعت و از آرتیست به صنعت کار تعبیر
 خواهیم کرد .

آرت صنعتی است زیبا و آرتیست مبدع و مبتکر آن است .

هکل فیلسوف آلمانی عقیده دارد که تقریباً همه کس در باطن خود نیائی از آرت
 و صنعت موجود دارد ولی وقتی میتواند صنعت کار نامیده شود که آن ریپائی ها و جمال
 را از عالم تخیل بدنیای صنعت وارد نماید و به صفت شعر، موسیقی، رسم و غیره
 و غیره بدنیای خارجی بدهد این گفته فیلوزوف هکل در تمام صنایع جمیله صدق
 میکند و میتوان هر صنعت کار و صنعت او را که منشاعر مبدع آن عالم خیال و دنیای
 باطنی آرتیست و آرت نامید و در آن کاتاکوری داخل کرد فیلوزوف هنور حرف
 خود را درین باب تمام نکرده باز هم میگوید: اعلی ترین و جمیل ترین شی چیزی لیست
 که افاده، تعریف و تصویر آن ذریعه آرت امکان نداشته باشد از همین سبب است
 که اشعار مردمان بزرگ هر کس به اندازه و پیمانه موجودیت معنوی و ذکای
 دماغی خود استفاده میکند .

هبل یکی از علمای درام آلمانی درین باب نظری شبیه به هکل دارد او میگوید

که : خود يك نفر آرتيست شوق و هیجانانی را که از عوالم خارجی برداشته و با عالم داخلی خیال و ذهن خود میامیزد هیجانانی در او تولید میشود که مجبور است آنرا تا حد یکه در قدرت و توان وی داخل باشد بذریعۀ از ذرائع بیرون بدهد و این ذرائع میتوانند شهر باشد یا رسم ، موسیقی باشد یا دیگری از صنایع نفیسه که روی عمر گرفته تمام آن ها نتیجه انعکاس عوالم خارجی به خیال و ذهن صنعت کار و افادۀ و انعکاس صنعت در برابر آن ها میباشد .

مارکل پروست در یکی از آثار نفیس خود مینویسد : در صنعت معذرت نیست در آن جا نیت صنعت کار بحساب گرفته نمیشود درین صورت صنعت مکتب قطعی حیات و روز حقیقی محشر است ؛ زیرا حقیقتاً صنعت مبدعی است که مانند طبیعت او هم هر چه در برابرش بیاید آنرا با تاپه شخصیت صنعت کار رد و باره بیرون میدهد . صنعت کار مناظری را که در حیات جالب دقت او شده و عاطفه وی را ب حرکت آورده باشد در اثر صنعتی خود منعکس میگرداند و این انعکاس فرق ندارد از یسه کلمات و جملات زیبا و دلکش بر روی صفحه کاغذ به شکل نظم یا نثر ظهور نماید و یا ماهیت رسم را داشته باشد و یا اینکه پارچه مرمری را ماده صنعت قرار داده از آن سیمای زیبا و دلکشی که هر بیننده را در مقابل خود بزانو در آورد بوجود آید در همین جا است که رول حقیقی صنعت کار به میدان میاید و بهم میفهماند که صنعت آن سر ما یه کر نماید طبیعت است که او را خدا برای ریکارد گیری لحظات و لمحات زود گذر و فانی خلق نموده تا خیال لوحه هائی از دقائق نادره زمان را با غوش ابدیت بسپارد که او را زباد و باران کزندی نباشد .

یکی از رسام های معاصر منتسکیو فیلسوف حقوق فرانسوی به مونتسکیو گفته

بود « یکبار بسوی من نگاه کن و دقیقه آرام بگیر تا برای ابد چنین نگاه کنی » البته این يك حرف صحیحی بود، زیرا اثری که او از منتسکیو میکشید برای دائمی بود، و امروز که استخوان های فیروزوف هم خاک شده آن نگاه وی باقی است. مارکل پروست رومان نویسنده مشهور همینکه فهمید او به مرگ مریض است و دیگر احتمال ندارد از آن بستر سر بالا کند آغازه مساعی جدی و خستگی ناپذیر برای انجام رومانهای نمود که سالها بوده در آن کار میکرد و هنوز به انجام آن توفیق نیافته بود و باین مناسبت یکی از دوستان خود کلمات زیر را مینویسد. هر محرر و وظیفه دارد قبل از آنکه دماغ او از کار بیفتد آنچه را در دل دارد بنویسد تا تخیلات و ابتکارات وی تَه خاک نرفته و برای ابناءى زمان مشغله فراهم گردد.

هر قدر دامنه تخیلات آرتیست بدون مانع و رادع بیشتر جولان کند بهمان اندازه اثر او مکمل تر میباشد قیود از هر نوع و شکلی که باشد آرتیست را از ایجاد و ابداع وی باز میدارد صنعتی که در تحت قیود و شروط بوجود آید در حقیقت صنعت اصلی نیست و اصالت (اوریز نیالته) او زائل گردیده است و این از آن جهت است که خیال و دماغ صنعت کار قیود رانمی پذیرد و صنعتی که در تحت تاثیر قیود بوجود آمده باشد مولود خیال و دماغ صنعت کار نیست بلکه زاده قید و شرط و یا به تعبیر دیگر مولود اقتضا و ایجابات میباشد چنین اثر انسان را تکان نمیدهد و در اعماق روح خواننده و یا بیننده و یا شنونده جا نمیگیرد اشعار و قصائد فرمایشی و تابلوهای سفارش شده اینک همه مولود همین قیود و ایجاب است و بقیمت کاغذی نمیآرزد که آن را سیاه کرده اند. ستفان مالارمه شاعر و نویسنده زیر دست فرانسه و قتی در اهمیت این استقلال حرف میزند میگوید « بلی خودم برای خودم میباشد و این منم که از مخیله خود کلماتی منتخب

حاصل میکنم و در عالم عزلت روح خود را ذریعه آن ها شاد نکه میدارم . «
 باین ادعا با زهم اشعار ما لارمه مال ادبیات فرانسه شد و از عزلت شاعر بیرون آمده
 بکره زمین اظهار قوه و قدرت کرد .

این استقلال و حریت برای ارباب صنعت بحدی حتمی و ضروریست که حتی
 به ارباب خود ايجاب نمیکند ذوق مردم را هم رعایت کنند زیرا رعایت بذوق دیگران
 با زهم برکت و مانعی است که در جلو حسیات طوفانی صنعت کار تولید میگرداند زهمین
 سبب است که بزرگترین شعرا با نخبه ترین مردمان عصر و زمان خود سرکوشی داشته
 و اثرات لایموت خود در اینه نسل آینده زیاده ترا القا کرده اند و این
 از آن سبب است که بیدل را در قرن حاضر بیشتر
 از قرن گذشته می فهمند و برای حافظ در امروز زیاد ترا از دیروز کف میزنند و
 خوشحال خان مردم را در برابر پاکستان امروزه شدیدا ترا از مغل دیروز بر
 میانگیزاند ایرانیان معاصر از اشعار رزمی فردوسی نسبت به نسل گذشته محظوظ تر
 میکردند برای اینکه ناسیونا لیزم محاصر قوی تر و عنیف ترا از ملیت خواهی دیروز
 در برابر اعدای ملی میباشد .

خلاصه فهم هر اثر صنعتی که مولود قریحه و دماغ بزرگان و نوابغ ادب
 و آرت است در ابتدا مشکل تر میباشد زیرا نوابغ همیشه و در هر عصر ما فوق محیط
 اجتماعی خودند .

یکی از منقدین آرت و ادب اروپائی میگوید: آرتیست حقیقی مانند متفکر بزرگانه
 برای مردمان معاصر خود بلکه برای انسان آینده کار میکند اندر هژدی داز نویسندگان
 عصر این اصل را با چه يك جمله زیبا خلاصه کرده است او مینویسد: بزرگان شعر و ادب

به مقصد و ام کردن مینویسند نه به قصد موفقیّت و این ها خوش دارند آثار ایشان
تکراراً خوانده شود همیشه خوانده شود و در هر عصر خوانده شود نه يك بار و در
زمان خودشان .

نویسندگان و آرتیست های بزرگ چون با لزاك و ریشارد
واگنر میگفتند انسال آینده آن ها را خوبتر پسند خواهند کرد تا مردم
امروز (عصرشان) .

خلاصه آرتیست های بزرگ خواه برای يك طبقه محدود و دو یا برای تمام
بشریت خواه برای مردم معا صر و یا جهت آیندگان کار کنند چیز بکه محقق است
این میباشد که آن ها زیاد تر از برای خود برای دیگران کار میکنند .

یکی از فضلا میگفت من بیدل را از ایام جوانی بیشتر امروز می فهمم و شاید
فهم فردای من در باب بیدل بیشتر و خوبتر از امروز باشد دیگری عقیده داشت
که بزرگان آرت و ادب چون بیدل و امثال آن ها در هر مطالعه افکندگی و نو
بانسان می بخشند .

این ها همه صحیح است و صحیح تر از همه این است که اعماق افکار و تخیلات
این بزرگان و نوابغ ادب و آرت معدنی را مانند که هر قدر به ریشه های اساسیه آن
قرب تر کردند حاصل بیشتر از آن بدست خواهند آورد .

این ها همه میرسانند که در برابر بزرگان آرت و آثار ایشان همیشه باید ادب و دقت را
حفظ کرد و در اعماق خیال آن ها فرو شد تا فهمیده شود که آن ها چه میکنند
و چه میکنند ؟

قصیده در ادب پنبنتو

شمس المغان در صفحه ۱۲۲ قصید با لفتح (ق) را بمعنی شکسته، مغز بطر، پوست خشک و پاره از شعر که ریاده از سه بیت باشد قرار داده که واحدش قصیده است. هم چنان کتاب لغت مذکور در صفحه ۱۲۱ خود مطلب فوق را چنین معنی و تفسیر کرده است: آهنگ کردن، راستی راه، راه راست رفتن و نزدیک شدن، شکستن چوب میانه بون، میانه رفتن هر چیز، صله دادن شاعر را برای قصیده. مرد یکه نه فر به باشد و نه لاغر، و بالضم و الکسر و فتح صاد مهمله پاره ها از چیز شکسته جمع قصیده. اندراج ر جلد دوم صفحه ۹۶۷ را جمع باین موضوع چنین می نکرده:

قصید با لفتح (ق) و دال مهمله عربی، میانه رفتن، اعتماد کردن، آهنگ نمودن پیوسته و با اتصال آوردن اشعار، بیان واضح کردن، قصد شکستن چوب و جزو آن بهر وجه که باشد، یا شکستن چیزی که به نصف رسد، راستی، عدل، نیکی، نیکی کردن مر میانه نه فر به و نه لاغر و فارسی بلفظ کردن و داستان مستعمل است، امیر معزی ادرین مورد بیتی است به مضمون ذیل:

عشق او قصد دلم کرده نکشتم زو جدا هم نکردم زو جدا کر قصد سوی جان کند
 قصد محرکتاً بمعنی عو سبح که درخت خاردار است می آید، چنانچه گویند عصای موسی علیه السلام از آن درخت بوده و قصد بر وزن کتف نیزه شکسته و قصد بر وزن عنب جمع قصیده بالکسر پاره از چیزی شکسته که وی از افراب المواررد گرفته.
 در صفحه ۹۶۸ قصید بدال مهمله بر وزن امیر عربی نیزه شکسته و پاره از شعر که نصف

ایبات آن بر قافیه ملترمه باشد نه نصف دیگر و از سه بیت کم نباشد و نزد بعضی از ۱۶ باید کم نباشد زیاد آن هر قدر که باشد درست است. قصاید جمع آنست و هم به معنی گوشت خشک، مغز فر به یا اندک فر به و استخوان بامغز، شتر ماله، فر به و پر مغز و چوب دستی و کوهان فر به پر گوشت آمده و هم شعر پاکیزه و نیکو کرده شده جید، در صفحه دیگر قصیده را بر وزن سفینه عربی باین معانی گرفته اند المنجد هم در ردیف متعلق خود تشریحات فوق را بر عربی آورده که هر یک از معانی فوق را یکا یک شرح و تفسیر کرده و ما از ترجمه آن به نسبت نزدیکی موضوع گذشتیم. کتب دیگر لغت هم کم و بیش ازین گونه معانی دارد و به جملات مختلف معانی فوق را تا ئیدمی کند.

از تفصیل فوق و مخصوصاً از معانی آهنگ کردن و نزدیک شدن به مطلوب و پاره از شعر که از سه کم نبوده و یا از ۶ از یاده باشد، و با اتصال آوردن اشعار و تعریف اندراج بر می آید که قصیده در لغت شامل مطالب و قصیدی می باشد که کوینده در آن قصد و مطلبی را تعقیب میکند و این قصد جنبه های مختلفی دارد، مثل مدح، رثا، هجو، اعتذار، وصف و غیره که هر یک قصد و مطلبی را افاده میکند ولی در اصطلاح نوعی از شعر است که به تعریف دبیر عجم نیمه دیگر هر شعر موقوف بر قافیه ملترمه باشد الا مطلع که هر دو نیمه آن قافیه داشته باشد و آن شعر است که ابتدا قصیده از آنجا آغاز و مصرع بودنش لازم است و معنی تصریح آنست که بنای هر دو نیمه شعر بر قافیه معلومه باشد.

قصیده چند رکن دارد که مهمترین آن عبارت از تشبیب یا نسیب، کریر و مدح، حسن طلب و انجام است.

تشبیب در لغت یاد شباب و عنفوان جوانیست و در اصطلاح قصیده مقصد از ابراز معانی مبتکر و تخیلات بکروز بیای کوینده است در آغاز قصیده. تا از آن معانی مبتکر

و تخیلات شیرین توسط کریز یا مخلص نمکین و باتمکین بمدح رسیده و بصورت خوبی انجام را با انجام میرساند. تشبیب به تعبیر حضرت ملک الشعرا استاد بیتاب وسیله تیزی فکرشاعری و بوجود آوردن احساسات ابتکاری و بست تا متعلقات ما بعد قصیده و قصد و مطلب گوینده بصورت خوبی تجسم کند، چه بعقیده استاد شاعر دو قسم است یکی طبیعی و دیگری تکلفی، گویندگان قصیده عموماً از شعرای قسم دوم اند، چون قصیده با مفهومی که در آن مرکز است از الهامات عشق و منابع طبیعی نسبتاً دور است بنابراین تشبیب وسیله تیز کردن افکار و بیداری احساسات وی است.

قصیده بعضاً دارای تشبیب نمی باشد و بدون تشبیب هم قصیده وجود دارد، تشبیب در تمام قصاید یکنواخت نبوده بلکه بذوق و مرام گوینده تعلق دارد، یکی از بنهار و مزایای مناظر طبیعت آغاز و از آن جا با کریز شرینی که ارتباط متینی بآن داشته باشد به مدح و قصد میرسد، برخی جور روزگار جفای دلدار را تشبیب قرار داده به کریز ملیحی بالای مقصد می آید و نبذی از موضوعات دیگر پیش می آیند هم چنانکه تشبیب جنبه های مختلف دارد، قصد و موضوع هم در قصیده جنبه های مختلف دارد یکی به مدح می پردازد دیگری به هجو، یکی به فخر و حماسه میکراید و دیگری به رثا، یکی به وصف و دیگری به اعتذار یکی از خود می لافد و دیگری از غیر. کریز یا مخلص مقامیست که گوینده را از تشبیب به مقصد و حسن طلب به صورت مرغوبی می کشاند البته انجام هم به انجام خوبی که عموماً عبارت از (شریط) دعا است انجام می یابد. خلاصه قصیده با ارکان خود نوعی از اشعار و زاده افکار شاعر است که از قالب و چوکات مخصوص نباید برآید.

آمدیم باینکه قصیده در سیر تاریخی علم ادب و السنه شرقی چون عربی، فارسی و پشتو چگونه بوده و چطور ربمیان آمده است؟

قصیده در سیر تاریخی علم ادب و السنه شرقی چون عربی، فارسی و هندی و غیره از قرون قدیمه باین طرف وجود داشته که در این السنه زبان عربی با شریط مقررہ قصیده پیش قدم معلوم میشود چه قصیده طوریکه تاریخ ادب نشان میدهد در زبان عربی پیشتر از السنه دیگر و قبل از طلوع آفتاب جهات ادب اسلام در خطه عربستان معمول بود چنانچه قصاید عصر جاهلیت اول و ثانی نمونه بارز این مقل است. مؤرخین زمان جاهلیت را که قبل از اسلام بوده بر دو عصر تقسیم میکنند، دوره جاهلیت اول و دوره جاهلیت دوم

چون از دوره اول جاهلیت آثار و اخبار معتبری در دست نیست بنابراین در این باره چیزی نمیتوان گفت ولی از زمان جاهلیت دوم که به طلوع طبیعت ریبای اسلام نزدیک تر است از لغت زبان، انواع ادب لغت، امثال و حکم، خطابه، تفریح، فخر و حماسه، مدح، رثا، هجو، اعتذار، وصف و غیره چیزها معاومات و آثار عربی موجود است که قصیده سرایان بزرگ داخل آن مراحل گردیده و در این سخنوری داده اند و این مرحله را شاید تا ۱۵۰۰ و یا ۱۶۰۰ سال قبل از امر و در تخمین کرده اند اسم این قصیده در این دوره با کیفیت و کمی آن تا اندازه روشن است. در این قصیده سرایان عرب در جمعیت های آن وقت قصاید خود را قرائت می کردند و بعضاً برای مسابقه و در حین بندی در دیوار کعبه آویخته و زمانی هم در آنجا عکاظ مکه می آوردند

عمر و بن عبد بکری یکی از قصیده سرایان مشهور جاهلیت است که کو بندری یا ه از ۲۰ بیت در وصف ناقه و شجاعت خود سروده، هم چنان، هیر، لبید، اعشی و ابغه از قصیده سرایان نامی آن دوره است

موضوع آن عموماً از می و اکثر تفاهت و تکاثر بوده چه قبایل عرب جمعی بیت های

فرقوی و حزبی خود را ستوده و تفاخر ملی و اکثر اجتماعی و عنعنات و کلتور و شجاعت قومی و فردی خود را در آن ثابت میگرداند و باین صورت اقوام و هیجاً مع یک قبیله از ناحیه کثرت نفوس و زور بار و وزر ترازی و تفوق خود را بر دیگران نشان میدهند هم چنین مفاخر ملی، شجاعت، سربازی، حرب و مهمان نوازی و ایثار بزرگان قومی زور آزمایان و پهلوانان محلی و سران کشوری خود را می ستودند و جوانان، حمله آوردن و رزم آزمایان را در محاربات محلی و یا خارجی توسط قصیده ترغیب و تشویق میکردند. باین صورت قصیده در عرب و زبان عربی قرون مدیدی را با کیفیت و کمیت که قبلاً نبشته آمد پیموده و در ساحه ادبی آن کتله اهمیت بسزایی داشت، این فن بعد از اسلام و مخصوصاً بعد از اینکه علامه خلیل ابن احمد واضع علم عروض بمیان آمد اصلاحات شایانی دیده و تا امروز که هر قسم تجملات علمی، مادی و معنوی بآن افزوده شده بمرحله تکمیل و تجمل خود رسید، چیزیکه از سیرتاریخ بدست می آید همانا قدمت قصیده است در زبان عربی که به نسبت السنه دیگر شرقی چون فارسی پستو بیشتر و بیشتر مروج بود، چنانچه:

حسان که بن زهیر در صدر اسلام و عصر راشدین و برخی از شعرای نامور و قصیده سرا یان مشهور در دوره های ما بعد ظهور نموده اند.

مورخین آغاز شاعری را در عرب به نحو ذیل می نویسند!

در هنگام محاربات و قتیکه و حریف باهم نزدیک شده مقابله می نمودند، اول بصورت فخریه حسب و نسب و امتیازات خاندانی خود را بیان می نمودند، این جملات در ابتدا منشور و بعد کسب موزونیت نموده صورت رجز اختیار نمود، چنانچه بعقیده بعضی مورخین ادب میگویند که در عرب از اقسام شعر بار اول رجز بمیان آمد و متعاقب آن قصیده

در ابتدا تمام این کوایف حفظی بوده و بود بسا چه تحریر آمده . در عرب ظهور شاعر
 نوموجب سرور و تمهینیت ها بود ، قصیده سرای امتیاز علحیده داشت ، قصاید آن دوره
 اکثر مسایل اجتماعی را که لاینحل می بود حل و فصل میکرد چنانچه مسایل خانگی محلق نام عربی
 توسط قصیده اعشی شاعر شیو ایان سر و صورت گرفت که امثال این گونه وقایع زیاد است .
 در آریه قدیم و از منته قبل از اسلام این خطه شاید این فن قد علم کرده باشد ولی
 معلوم نیست بچه اصول و کدام کیفیت و ماهیت ، زیر ادر زبان فارسی از سال ۳۰۰ هـ
 که مقارن دوره سامانی ها و حیات رودکی است شروع شده و قصیده قبل از دوره
 و حیات رودکی متنازع فیه و اختلافات تاریخی و ادبی را داراست که حکم مطلق
 بر آن نمیتوان کرد . این فن در آریه قدیم مخصوصاً بعد از اسلام در قسمت مرکزی و غرب
 یعنی افغانستان و ایران به نسبت قسمت های دیگر بیشتر بروز نمود ، فن شعر و قصیده
 سرایی در این منطقه ابتدا بذر به تعلیم و تعلم پیدا شده برخلاف عربی که بصورت
 محفوظات بوده تعلیم و تعلم دروغا به را احتوا میکرد یکی آنکه از روی اشعار و سبک
 عربی پیشرفت و مزیات زبان مد نظر بود و از طرف دیگر مداحی وسیله زر طلبی و مفاد
 زندگی گردیده بود باین صورت از یک طرف قصیده ، سرایی بصورت تقلید از عرب در
 عجم صورت گرفت و از طرف دیگر ابتدا ای شاعری از مداحی و قصیده سرایی در زبان
 فارسی مروج گردید و اثر سوم آن عبارت از مطالعه کتب و تحصیل علوم بوده که
 بدون آن ادیب و یا شاعر شدن امکان نداشت چنانچه نظامی عروضی در چهره مقاله
 می نویسد :

«اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و روزگار جوانی بیست هزار شعر
 از اشعار متقدمین یا دیکرد ، هزار کلمه از آثار متاخرین در پیش چشم کند ، و پیوسته

د و اوین استادان خواند، و عروض بخواند و کرد تصانیف استاد ابوالحسن بهرامی سرخسی کرددوما نندغایه العروضین، کنز اتفاقیه و نقد معانی و نقد الفاظ، و سرقات و تراجم و انواع این علوم بخواند «در عجم علاوه از صحیفه فطرت قوانین فوق شرط اهم ولی در عرب تنها صحیفه فطرت کافیه بود. علی ای حال قصیده با سیرتار یخیکه در زبان عربی و فارسی معمول ولی در فارسی قبل از (۲۵۰) و (۳۰۰) ه متنازع فیه و اولین قصیده سرای بصورت واضح معلوم نیست ولی از (۳۰۰ ه) آغاز و در دوره های سامانی، غزنوی، سلجوقی و غیره قوس های صعودی و بعد زمان قوس های نرولی و آوانی قوس های صعودی خود را طی کرده که موضوع آن عموماً مدح بزرگان و شاهان رجال و بزرگان دربار بوده و با قواعد و هدهای معین تکامل و مدارج نچمل خود را تا امروز پیمود. آمدیم با اینکه حیات قصیده در ادب پنتو چگونه بوده.

زبان ملی باستانی ما (پنتو) هم از روی تقسیمات تاریخ ادب خود در مرحله اول بد و دوره تقسیم میشود که یکی آن دوره قبل از اسلام و دیگر آن بعد از اسلام است که از اوایل اسلام آغاز و تا امروز می رسد. در مرحله دوم به چهار دوره تقسیم میشود که دوره اول آن از (۱۰۰) ه (۹۰۰) ه یا از اوایل قرن دوم الی ۹ هجری که تقریباً ۸ قرن را در بر میگیرد. و زمان سوری ها، غوری، لودی هارانشان میدهد. دوره دوم آن از ۹۰۰ الی ۱۱۰۰ ه میرسد که دوره با بروا و لادانت.

دوره سوم از ۱۱۰۰ تا ۱۲۵۰ ه دوام میکند که عصر هوتکی ها و سدوزائی ها را نشان میدهد دوره چهارم از ۱۲۵۰ الی امروز است.

در قرون قبل از اسلام چون آثار و نمونه های ادب زبان پنتو و فارسی مانند عصر جاهلیت و یا قبل از جاهلیت زبان عربی موجود نیست باین سبب را جمع به چگونگی آن

چیزی گفته نمی توانیم ولی چون ممثل احساسات بشر و احساسات و عواطف ذاتاً در نهاد انسان هر کوز است از آن رو موجودیت شعر و ادب را با کیفیت و کمیت مستلزم و مناسب آن در هر ملت و جامعه انسانی قبول کرده می توانیم، پس از روی این قرائن میتوان حکم کرد که شعر در زبان پستو هم قبل از اسلام موجود بوده ولی شکل و وضع آن را که چگونه بوده و یا چه اقسام را دارا بوده نمیتوان معلوم نمود. زیرا سرودهای قدیمه آریه این مسئله را بصورت واضح بیان و آثار آن این ادعا را تصدیق میکند. درین آثار که چگونگی آن از روی تقسیمات شعری زانی امر و معلوم نیست قسمت فخر و حماسه هم موجود است که شاید این قسمت یکی از قسمت های قصاید امر و بحسب ببرد.

در دوره اسلام و بعد از آن که آثار و شواهد آن بدست ما رسیده اول ظهور ادب پستو از (۱۰۰) هـ آغاز و بدوره ها و تحولات مختلف و کونا کون تا امر و ز ۲۷۴ سال راطی میکنند. این دوره ۱۲ قرنه را از لحاظ ماهیت شعر و ادب علاوه بر تقسیمات ادوار چارگانه به قسمت های چون اشعار هجایی، اشعار نیمه عروضی، اشعار عروضی و اشعار عوامی هم تقسیم کرده می توانیم که هر کدام آن دارای خصوصیات و ممزیات علیحده و اسلوب و سبک جداگانه و مختلف است که از بحث موجوده ما خارج است و شاید وقت دیگری در آن باره صحبت نمائیم.

بهر صورت طوریکه زندگی و موجودیت بشان و شوکت زبان پستو در ادوار قبل از اسلام و آریه های سابق ثابت است ادب آن هم طبیعی همدوش موجودیت زبان زنده و پابنده بوده و از آن چنین استنباط میشود که قصیده هم قبل از اسلام در ادب پستو موجود بود ولی چون اثری از آن به نسبت پاره از عوامل و حوادث روزگارند اریه تبصره هم بر آن کرده نمی توانیم و چگونگی و ماهیت آنرا نمی توان شرح و تفسیر نمود ولی درازمنه بعد از اسلام که نمونه های ادبی این زبان از (۱۰۰) هـ و قبل از آغاز

شعر و شاعری - رفاطم بدست آمده نشان میدهد که اشعار حماسی و فخریه و مخصوصاً روح سحرشوری، آزادمنش استقلال خواهی، مردانگی و غیره خواص طبیعی و فطری این قوم در اشعار زیادیکه راده قصاید کونا کون بوده سرو ده شده، چنانچه اشعار شعراى زبردست او آخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری (۷ عیسوی) شاهد این مقال است. رفته رفته جر با نای ما بعد مخصوصاً او آخر قرن (۳) هجری با نمونه های بارز و زیبایی خود که خوشبختانه بدست ما رسیده موجودیت قصیده را با وضع و تقسیمات ادبی امروز نشان میدهد. مثلاً قصیده سیار متین شیخ اسعدسوری که نامبرده هم عصر امیر محمد وری و شاه دربار آن پادشاه ادب اکتنا غور بود موجودیت این قسمت شعر و ادب پنبتور از او آخر قرن ۳ ه (۹) عسوی ثابت می نماید، این قصیده از لحاظ آثار دستیاب شده قصیده او این محسوب میشود نه از نقطه نظر ساخت، قدمت و موجودیت، زیرا این قصیده از قصاید و اشعار بسیار پسنتر است و قبل از آن قصاید دیگری سروده شده که متأسفانه اثری از آن نمانده.

اینست که وجود قصیده در قرن ۴ ه یعنی هزار سال قبل از امروز است ثابت که منشا و اصابت آن خیلی قدیمی ولی تاریخ بروز و آثار یافت شده آن درین قرن و با فارسی تقریباً همدوش است. و همانطوریکه فارسی اردوره سامانیان به قصیده سرانجامی آغاز نموده نمونه های ثابت قصیده پنبتو هم از همین آوان یافته شد.

این قصیده از طرف شیخ اسعدسوری در باره وفات حسرت امیر محمدسوری که در محاربات استقلال خواهی بدست سلطان محمود غزنوی اسیر و در زندان وی از غیرت جان داده در ۴۴ فرد لطافت فر سروده شده قصیده پس شاندا ریست که توسط این افراد آغاز میشود:

د فلک له چار و خه و کرم کو کار
هر غا تول چه په بید یا غور بده و کا
دیر مخونه د فلک خپره ه شنه کا
این قصیده دارای خواص ذیل است :

- (۱) تماماً ماهیت يك قصیده ادبی را دارا است .
- (۲) تشبیه بسیار موثر و سوزناکی دارد که از جور روزگار آغاز می نماید
- (۳) گریه مخلص بسیار شیرینی دارد که ازین مفهوم : « ای روزگار جفا کار !
طوری که دایم با تیر جفایت هزاران دل انبای بشر را مجروح نموده ای اینک نوبت ما رسید
و امروز تیری بر سینه ما حواله نمودی که حامی و سرپرست ما را از ما بودی » آغاز میشود .
- (۴) بعد از کر بزه مدح آن شاه می پردازد .
- (۵) انجام را بدعا و مغفرت می انجامد .
- (۶) مدح آن دارای مبالغه های دور از حقیقت و عاری از اصلیت نیست بلکه اصلیت
و واقعیت را تجسم میکند .
- (۷) دارای یک متانت و آهنگ مخصوص است .
- (۸) قافیه آن از کلمات بسیار موزون و نسبتاً مشکل تشکیل گردیده که در پاره
از اشعار با فارسی و عربی مشترك و در نبدی از ان پبستوی خالص و پاکیزه است که
یا فتن آن خالی از اشکال نیست .
- (۹) دارای قدمت تاریخی است .
- (۱۰) چنان لغات اصیل و خالص پبستو دارد که اکثر آن به نسبت زیادت قدمت از محاوره

امروز افتاده

(۱۱) مدح آن مخصوص صله یا متاع دنیوی و یا منافع شخصی نیست بلکه او صاف حقیقی
 ممدوح را که در وی موجود است ممدوحا معه دانسته بر عدم آن اشک می ریزانند.
 (۱۲) اهمیت بیشتر این قصیده آنست که بعد از مرگ ممدوح بوده چه در حیات یکنوع
 تظاهر ولی بعد از مرگ احساسات پاک و بی آلاش يك افغان صحیح را نشان میدهد
 زیرا مرد آنست که نکوید و بکند و در غیاب و حضور يك قسم باشد.

ازین وقت تا سال (۵۸۰) هـ بازار قصیده سرایی در زبان پښتو گرم و رواج خوبی
 داشت و شعرای زیادی درین رشته طبع آزمائی نموده اند که متأسفانه آثارشان بصورت
 مرتب و منظم بمانرسیده (تا یمنی) شاعر در بار غوریان هم در مدح سلطان غیاث الدین
 غوری مدحیه دارد. چیزیکه بر تبار زاین دوره می افزاید همانا قصیده مشهور
 و نهایت بلیغ و بسیار متین و پر معنی بنکارندوی با با است که نامبرده یکی از معززین
 قوم افغان و ملك الشعرای در بار شهاب الدین غوری و از زمره استادان بس بزرگ علم
 و ادب و مخصوصاً قصیده سرایان آن عصر بوده. بشهادت نویسندگانه تاریخ لودی
 محمد بن علی بستی مجموعه قصاید بنکارندوی با با را کتاب ضخیمی نوشته و میکوید
 که من این مجموعه را دیده و این قصیده را از آن مجموعه اقتباس نموده ام. بنکارندوی
 با با مرد صاحب قلم و شمشیر بوده و در محاربات و فتوحات هند با سلطان رفیق سفر و انیس
 حضر بوده این قصیده تا جائیکه بدست آمد ۴۵ فرد دارد، شاید اصل آن زیاده تر
 بوده باشد تشبیب این قصیده ۴۵ فرد بهار پر از هار طراوت نثار است که طوری آنرا
 تمثیل نموده که نظیر آن کمتر دیده شده، کریر آن بسیار شیرین است مثلاً بعد از منظره
 بهار و تمثیل آن بصورت طبیعی و و دایع قدرت بکریر ذیل چون :

«نه بلبل از وصف کل سیر میشود و نه من از صفت سلطان، آفتاب طالع و دود مان

شنسب است که اروی ملک و ملت چون بهار سرسبز است بعد عدل ، انصاف و فتوحات
وی راستوده بد عامی انجامد . مطلع این قصیده چنین است :

د پسر لی بنکلو نکلی بیا کره سنکار و نه بیای بی و لول نه غر و نو کنبی لالونه
مخکه شنه . لانبونه شنه لمنی شنی شوې طیلسان ز مردی و اغوسته غرونه
دنسان مشاطی لاس دمچید و دی مرغلر و بانندی و بنککل بنونه

دغتلو جندی خاندی و ری دی ته ز رغو نو بنو کی ناخی زلمی جوننه

این قصیده در خواصی با قصیده شیخ اسعد سوری مشترک است ولی برخی نقاط
متخالف هم دارد که نکات مهم آن قرار دین است .

(۱) تمام قوافی آن پبنتوی خالص است و هیچ يك لغت غیر پبنتو ندارد .

(۲) به نسبت قصیده شیخ اسعد سوری نهایت مطمئن و دارای تشبیهات ، استعارات
و لوازم بکراست .

(۳) اگر راست بگویم يك قصیده کاکه مشرب و با طمطراق و نهایت با آب و تلب
است .

(۴) نظیر آن در متقدمین و متاخرین نیست .

(۵) فتوحات شان را به بسیار خوبی اظهار نموده

(۶) آنقدر لغات خالص و قدیمه دارد که حتی حل بعض لغات آن مشکل بوده .

با این صورت دوره متقدمین عده زیادی از شعرای قصیده سرارایا دکار کذاشته که
انجام این دوره تا سال ۹۰۰ هـ میرسد . دوره غوری ها باشهرهای بزرگ آن مراکز
عمده تریه شعرا و قصیده سرایان پبنتوزبان بوده هم چنان دوره خلجی ها خصوصاً
سلطنت فیروز شاه خلجی دوره اعتلای شعر و ادب پبنتو مخصوصاً قصیده سرای بوده . در

عصر لودی ها هم قصیده زنده بوده و قصیده سرایانی بارزی بروز نموده که خلیل نیازی شاعر در باره قصیده سرای مشهور آن عصر یکی از اشخاص برجسته بشمار میرود. از ۹۰۰ هـ به بعد تا اوایل قرن (۱۱) دوره تغزل و اقسام دیگر شعر و ادب پستو بر قصیده چربیده و با زار قصیده را نسبتاً کاسد ساخت تا اینکه دوره زندگی مردم میدان یعنی خوشحالخان افغان که قلم و شمشیر و دماغ و سنانش عالمی را بحیرت اندر نمود روی کار آمد و این مرد فاضل و شجاع در دوره حیات ۷۸ سال خود بر علاوه سیانت استقلال ملی و حفاظت روح و افغانیت و آزادی دوره جدیدی در ادب پستو با آب و تاب مخصوصی ایجاد و به ادب پستو روح نوین و طرز جدیدی بخشید که وی را ازین سبب پدر پستو میگویند. ازین دوره باز با زار قصیده گرم و رونقی مخصوص یافت. قصیده در دوره متاخرین از عصر خوشحال خان آغاز و به همت افراد خاندانی وی که شعرای نامدار بودند زیب و زینت مخصوصی گرفته و تا امروز قوس های صعودی و نزولی خود را یکی بعد دیگر پیموده می رود.

خوشحال خان پدر ادب پستو طوریکه ادب پستو را با افکار ارجمند و خطوط سودمند خود زیب و زینت مخصوص داد، قصیده را هم زنده با تجملات نوین و رنگینی در ردیف دیگر اقسام شعر و ادب پستو داخل نمود. دیوان (۴۰) هزار بیته او که از باقیات الصالحات افکار علمی و ابتکارات شعری وی محسوب میشود دارای (۵۲) قصیده مشهور و پرمعنی است که به ترتیب حروف ا زالف تا (ی) ترتیب و طبع و نشر گردیده. شاید در دیوان این مرد صاحب قلم و شمشیر قصاید دیگری هم باشد ولی چیزیکه بدسترس ما رسیده عبارت از همین (۵۲) قصیده است که (۴) قصیده آن در ردیف الف دارای مقاصد اجتماعی و رموز زندگی است که یکی آن دارای (۱۱۲)

بیت و دیگر آن دارای (۲۰) فرد و سومی دارای (۴۸) بیت است و چارمی آن در تقبیح و بای سال ۱۰۹۷ هجریست در (۲۴) فرد که عالمی را به باد فنا معروض نموده بود. در دیف (ب) و (ت) آن هر دو دارای یک یک قصیده مهم اجتماعی است که یکی آن دارای (۲۰) فرد و دیگر آن دارای (۲۸) فرد است.

در دیف (د) آن دارای یک قصیده (۲۰) فرده است. ازین حرف به بعد تا حرف (ر) کدام قصیده نیست ولی در حرف (ر) (۷) قصیده مشهور و مطولی دارد که هر کدام آن از (۵۰) فرد کم نیست و حد اکثر آن تا (۸۰) و (۱۰۰) فرد میرسد. در دیف (ط) قصیده فخریه مشهوری در ۲۴ بیت دارد که موضوع آن تذکار خدمات علمی و قلمی خود ویست.

در دیف (ک) قصیده (۱۸) بیتی دارد که مرثیه فرزندش لبتدش نظام نام را نشان میدهد.

در دیف (ل) سه قصیده دارد که یکی آن دارای (۱۴۱) بیت و دیگر آن دارای (۹۰) بیت و سوم آن دارای ۲۹ بیت است، موضوع همه آن اجتماعی، اخلاقی و اصلاح معایب اجتماعیست.

در دیف (م) نه قصیده مشهور دارد که علی الترتیب دارای ۳۸، ۴۸، ۲۴، ۳۸، ۷۹، ۲۱، ۲۱، ۲۸ و ۲۲ بیت است که موضوعات آن رزمی و علو همت است. در دیف (ن) پنج قصیده دارد که علی الترتیب دارای ۱۹، ۲۷، ۱۶، ۱۸۳، و ۶۵ بیت است که موضوعات آن رموز زندگی و اسرار اجتماعیست.

در دیف (و) یک قصیده (۵۱) بیتی مشهوری دارد که فتوحات دهلی را تشبیه قرارداده بمدح فاتحین افغان میرود و شاهان افغانی هند را یکی بعد دیگر حسب مراتب

سلطنت شان در ان نام برده و می ستاید .

در ردیف (ه) ۴ قصیده دارد که علی الترتیب دارای ۲۹، ۱۹، ۴۷، و ۲۰ بیت است
موضوعات آن عموماً اجتماعی و یکی از ان در موضوع شکار است .

در ردیف (ی) (۱۷) قصیده دارد که علی الترتیب دارای ۳۱، ۱۷، ۲۸، ۴۳، ۴۱، ۲۷
۲۱، ۲۵، ۲۴، ۲۸، ۲۵، ۲۴، ۱۸، ۳۱، ۱۸، ۱۷، و ۱۸ بیت است ، موضوعات آن اجتماعی
حماسی ، رزمی ، مناظر طبیعت و ودایع قدرت مخصوصاً بهار پر از هارطراوت نثار است .
قسمت قصاید خوشحال خان که تقریباً در حدود (۲۰۰) صفحه و تاسه چهار هزار بیت
میرسد بذات خود دیوان علیحدّه محسوب میشود . ازین جاست که خان نامدار علاوه
بر شمشیر و اقسام دیگر شعر و ادب پستو چون تغزل ، رباعیات ، خمسات ، ترکیب بند
ترجیع بند ، نثر ، اشعار فارسی در موضوعات اجتماعی اخلاقی ، تصوفی ، رزمی ، بزمی ،
عشقی ، حماسی ، تاریخی ، ادبی و غیره و غیره این قسمت را هم آب و تاب مخصوص
داده و طوری ازین عهد بدر شده که نظیری بخود ندارد .

خاندان و شاگردان و پیروان مکتب و سبک آن هر یک بنوبه و سهم موافق ذوق
و اعتماد خود در اعتلای ادب پستو خدمات شایانی نموده اند مخصوصاً فرزندان ارشد
و بلبل خوشنویس گلزار ادب پستو عبد القادر ختک که علاوه بر اقسام شعر در قصیده چون
پدر نامدار و بزرگوار خود داد سخن داده . عبد القادر در دیوان و آثار جاوید خود دارای
(۹) قصیده مشهور است که یکی آن در ردیف الف حمدیه و دارای ۵۴ بیت است
و سه دیگر آن در ردیف (ی) علی الترتیب دارای ۱۹، ۲۹، و ۴۵ بیت است در موضوعات
اجتماعی و رموز زندگی و دادرمانکی و غیره .

یکی آن در ردیف « ل » دارای « ۲۹ » فرد لطافت فرد است ، این قصیده بسیار

محمد امین (بهروان)

غزل

دلا ز من بکو باری تو آنشو خستمکر را
 شب و روز از فراق اشک ریزان است چشم من
 اگر کرد نگاهت نشأ بخش خاطر زارم
 شکنج کاکلت شورش میان عاشقان افکند
 قد و بالای دلجویت چو کرم جلوه میگرد
 اگر مژگان خونریزت نباشد ما لیل قتلیم
 چو کل بیپرد، از کلزار رعنائی میا بیرون
 که بی روی تو خواهم داد از کف جان مضطر را
 کجا گردد میسر دیدنت این دیده تر را
 بدست خود نمیگیرم دگر مینا و ساغر را
 شمیم سنبلت بشکست جانم قدر عنبر را
 خجالت میدهد هر جا قد سرو و سمنو بر را
 بگو آخر چرا در کف گرفته تیغ و خنجر را
 که بر پا میکند حسن تو بر ماشور محشر را

یا بر بهروان بنکر که از بیداده جرات

ندارد چاره هر دم بسنگی میزند سر را

(بقیه صفحه گذشته)

زیبای بهاریه است که نظیر آن در ادب پنبتو کمتر دیده شده و سر تا پا و از آغاز تا انجام کل ریزی و کل پاشی است.

در ردیف « ه » دو قصیده ۲۸۰۲۸ فرده که موضوع آن دنیا و روزندگی و اسرار

اخلاقی و اجتماعیست. یک قصیده در ردیف « م » دارد که دارای ۲۶ بیت و موضوع آن اخلاقیست. یک قصیده « ۲۲ » بیت در ردیف « و » دارد که موضوع آن اجتماعیست.

قصاید فوق که محصول افکار ادبی و اجتماعی ماموران قلمی و شعرای بارز افغانیست در ادب پنبتو اهمیت بسزایی داشته و تماماً باقوانین موضوعه قصیده و نکات اساسی شعر و ادب مطابق است. چیزی که تبارز و اهمیت این گونه قصاید را دو بالا می نماید همانا عدم مداحی است و تنها و تنها اتکاب فضیلت و اعتماد بنفس است.

قصیده در دوره متاخرین هم تا امروز و روز مهمی بازی نموده و از شعرای متاخرین هم یاد کارهای زیاد و آثار کران بهای موجوده است که از طوالت کلام بحث آنرا بآینده مه کول می نمایم.

اثر: بروك فولر
ترجمه: دكتور انصاری

روانشناسی

طفل

اثر مهمی بنام روان شناسی طفل تالیف بروك فولر
و ترجمه فاضل محترم میر نجم الدین انصاری را
که تازه بدست آورده ایم سر از این شماره بنشر آن
آغاز کرده و وعده میدهیم در صورت حصول
توفیق بزود ترین فرصت حاصله اثر مذکور را بشکل
کتاب مستقلی طبع نموده بدسترس دستداران
علم و معرفت بگذاریم. (اداره)

فصل اول

مسائل و روشهای روانشناسی طفل

۱- مسائل طفولیت

اهمیت طفولیت: دوازده سال اول حیات يك فرد نسبت بكد ام مرحله دیگر زندگی
ارزش بیشتری از لحاظ سعادت و خوشبختی آینده او دارد. سالهای طفولیت سالهای آموزش
و یادگیری است. در اثنای دوره طفولیت مهمترین نقشه های رفتار و کردار ریخته میشوند
از قرن ها باین حقیقت پی برده اند که مهارت های حرکتی عادات لسان و معرفت گیتی
در دوره طفولیت اکتساب میشود. بهرور زمان تعدیل این عادات مخصوصاً آنها نیکه
بلسان شفاهی ارتباط دارد. بصورت روزافزونی مشکل و دشوار میگردد. تحقیقات
جدید علمی ارزش طفولیت را روشن تر ساخته و در نتیجه بتحقیق پیوسته که عده
زیادی از جنبه های دیگر انکشاف که در گذشته خوب معلوم نبود. متکی به آموزش و
یادگیری در اثنای طفولیت میباشد. پاسخهای عاطفوی فرد که کرکتر و شخصیت او را

تعداد یل میکند - بیشتر توسط تجارب دوره طفولیت تعیین میشود. سازگارهای اجتماعی در دوره زندگی بیشتر زیر تا اثرات طرز تربیه و موفقیت و یا عدم موفقیت طفل در پاسخهای او بسختیها و مشکلات میباشند. بنا بر آن ظاهر است که مطالعه طفولیت بروش علمی ارزش بزرگ نسبت بتمام زندگی فرد دارد. موازی با این ادراک روز افزون اهمیت طفولیت توجه و علاقه بیشتری به ارزش این دوره برای خاطر خود آن مبذول گردیده است. قرن موجود را علمای تربیه «قرن یا عصر طفل» خوانده اند. زیرا در این قرن علاقه زیادی به بهبود و سعادت طفل نشان داده میشود. گرچه این میل و توجه احساساتی و در ابتدا مبنی بر تصورات و مفکوره های غلط بوده معهد اکنون بصورت واضحی شناخته شده که باید رهنمایی و ارشاد اطفال برای نشاط و سعادت آینده آنها از علم و معرفت موثوق و معتمدی سرچشمه بگیرد. در حقیقت اطفال سزاوار همان اعتنا و اهتمامی است که فیلسوفی تمام افراد را شایسته آن دانسته. **ساحه علم و انشناسی طفل:** منظور روانشناسی طفل بدست آوردن حقایق موثوق و معتمد درباره چگونگی و انکشاف رفتار و کردار است.

معلومات و اطلاعات کافی درباره سرشت اطفال اخذ و جمع آوری کرده می شود و از آنها برخی از یکرنگی های انکشاف و تکامل کشف شده می تواند این یکرنگی ها پیشگوئی از عواقب و ثمرات او ضاع و عوامل مختلفه علمی و روشهای متنوعه رهنمایی را امکان پذیر می سازد. و در پر توهمین علم و معرفت راجع به نتایج و اثرات محتمله روشهای عمل ممکنست از تطبیق و بکار انداختن شرایط مسا عدو از اجتناب و احتراز از عوامل غیر مسا عد رفتار و کردار زیر کنترل آورد شود «فصل نوزدهم مطالعه شود» پیشگوئی از بسا وجوه و اشکال رفتار و کردار طفل بصورت درست فعلاً امکان ندارد. زیرا معلومات صحیح

دربارهٔ مسائل مهمه بدست نیست معیناً اکنون علم و معرفت و آفرینش مفیدی بدسترس استفاده مائی باشد، و اگر روشهای تحقیق و تتبع علمی را که مؤثر و مصیبت فزاینده، توسعه بدهییم البته معلومات بیشتری بدست خواهیم آورد.

از شمار نمودن مسایل عمده روانشناسی طفل مفکورهٔ مشخص تری نسبت به ساحت آن بدست آورده می توانیم. درین علم کوشش بعمل می آید تا معلومات حاصله دربارهٔ مبدا و منشأ رفتار و کردار طفل، و دربارهٔ طریقهای نیکه رفتار و کردار در اثنای نشوونما و آموزش و یادگیری تعدیل میگردد، مرتب و منظم ساخته شود. نظر به روابط بسیار مهمی که در بین سازمان بدن و رفتار وجود است، توجه مزیدی به مطالعات نشوونمای اندازه بدن و انکشاف استعدادهای جسمانی، حسی و حرکتی و به حفظالصحه طفولیت مبذول و معطوف میگردد. انکشاف فکری، عاطفه و اجتماعی طفل، بواعت و علاقهها و انکشاف اخلاقی و مذهبی او بصورت مفصل مورد مطالعه و امتحان قرار داده می شود. یک جنبهٔ این ساحت که روز بروز با اهمیت آن افزوده می شود. به انکشاف صفات و خصائص شخصیت و توافق و سازگاری طفل به محیطهای طبیعی و اجتماعی او ارتباط دارد. تمام این عناوین و موضوعات بر مسایل اولیه پیشکوئی رهنمائی و کنترل رفتار و کردار طفل بر تومی افکند.

۲- روشهای ناقص قدیم مطالعهٔ طفل

اهمیت روشهای صحیح: ارزش تئوریهها و کاربرندهای یک مضمون وابسته به صحت روشهایی است که بوسیلهٔ آنها معلومات اولیهٔ آن بدست آورده می شود. تمام علوم از روشهای ناقص تقریبی و در بعضی موارد کاملاً غلط قدیم به طرف دقت و صحت مزید مشاهده

ارتقا یافته اند. متأسفانه در ساحه روان شناسی طفل بیشتر به روشهای اتکا بعمل آمده که در ساحه های علوم دیگر سالها متروک شده اند. علت عمده این عقب ماندگی در روش علمی علاقه و انترست زیاد به رفتار و کردار انسان و فرصت و سهولت عمومی برای مشاهده آن بوده. و این امر بهر شخص این چانس و اقتدار ارزانی داشت که خود را در قضاوت و اظهار نظر در این زمینه لایق و با کفایت احساس نماید. مغالطه های متعدد یکی امر و زدر باره طفولیت و وجود دارد و مورد اعتقاد مبسوطی قرار گرفته، نتیجه و محصول روشهای غیر انتقادی مشاهده و تاویل رفتار و کردار میباشد. اگر همین تعصبات و مفکوره های اشتباه آور ماضی را بر کنار گذاشته و طفولیت را بروشهای علمی مورد مطالعه قرار دهیم، به منظور خود نایل خواهیم شد.

معمولی ترین خطای روش در روان شناسی طفل در گذشته و حال مشاهده سرسری بدون قید و کنترل است. چند روش مخصوصی که در ابتدای تاریخ روان شناسی طفل بسیار متداول و لی غیر مناسب بود شایسته تبصره مختصری می باشد که از آن جمله «بیوگرافی» حکایتی، خاطرات و یادداشتها و پرسش نامه روشهای مشهور است.

مشاهده سطحی بدون کنترل: هر شخص رفتار و کردار طفل را مشاهده میکند، لکن عدّه قلیلی این مشاهده را در تحت شرایطی که برای مقاصد علمی مناسب باشد، بعمل می آورد. افکار و تصورات عامیانه را جمع به سرشت و فطرت طفل بیشتر بر مشاهدات سرسری اطفال در خانه یا بر خاطرات طفولیت خود مشاهده کنند مبنی می باشد. از چند سبب معقول این روشهای بدست آوردن معلومات مطلوبه قابل اطمینان و اعتماد نیست مشاهده ات عادی و معمولی ناقص اند زیرا ادراک حقایق رفتار و کردار کافی و بسنده نمیباشند توجه

ودقت زیادی به فعالیت های مهمتری مبذول نمی شود و عوامل متعدد مهمی فرو گذاشت می شود. و عدم کنترل علل و اسباب رفتار و کردار با این امر ارتباط نزدیکی دارد. در موقعیت های کنترل نشده رفتار و کردار طفل معلول و نتیجه علل و اسباب زیادی می باشد و احتمال زیاد می رود که شاید علل بسیار مهم تشخیص یا تجرید نکردد. مشاهده آتیکه در خانه از طرف والدین بعمل آورده می شود ناقص است زیرا آنها بر عده قلیلی از مطالعات متکی می باشد و علاوه بر آن ستنداردهای مقایسه در بین طفل مشاهده شده و اطفال دیگر موجود نیست.

بک سهو و اشتباه معمولی در مشاهدات سرسری ثبت نمودن و از یاد کردن چیزهای غیر عادی و غیر طبیعی در رفتار و کردار و صرف نظر نمودن از حادثات مکرر و کثیر الوقوع می باشد. در این شکی نیست که مشاهدات دقیقاً نه حادثات بی نظیر یا نادر ارزش واضحی در فهمیدن رفتار و کردار طفل دارد لکن مشروط باینکه مشاهدات مذکور در تحت شرایط کنترل شده صورت بگیرد. معهداً مشاهده کنندگان اکثراً مرتکب این سهو و خطا می شوند که واقعات و حادثات غیر عادی را اساس کلیات و تعمیمات قرار میدهند و این کلیات و تعمیمات را بطور غیر صحیحی به تمام اطفال تطبیق میکنند.

و نیز مشاهدات عادی فاقد صحت و دقت می باشد. زیرا درحینکه مشاهدات بعمل آورده می شود نتایج آنها ثابت و قید نمیشود. اگر یک واقعه پیچیده و معضل را بحافظه خود بسپاریم، حتی برای چند ساعت هم بر حافظه خود اعتماد و اطمینان داشته نمی توانیم چنانچه تجارب متعدد روانشناسی این نقطه را با ثبات رسانیده است. اشخاص عموماً چیزهای را گزارش میدهند که به تصور آنها باید واقع شده باشد، و علی الاکثر بخش های عمده و مهم مدرک حقیقی را فراموش یا اغماض میکنند.

یک سهو و خطای بزرگ دیگر میل و غرض شخص در مشاهدات است. والدین که اطفال خود را بسیار دوست دارند اعمال و افعال اطفال را به نظر استحسان تعبیر و تفسیر میکنند و بدین نظر یقین از حقیقت و راستی چشم می پوشند. اشخاص صیغه بیک نظر به خاص طفولیت علاقه و اترست دارند، تنها همان وقایعی را زیر مشاهده مطالعه قرار میدهند که مؤید و مصدق تصورات قبلی آنها باشند. و از آنجا که مخالف نظریات ایشان است صرف نظر میکنند. عموماً آنها این کار را بدو نرا راه فریب انجام میدهند.

بیوگرافی حکایتی : سالیهای زیادی بیوگرافیهای اطفال بحیث معلومات و معطیات برای روانشناسی طفل بکار برده شده بود. اکثر این بیوگرافیهای سابق امر و زه بحیث مثل و نمونه تمام نواقص مشاهده سرسری و کنترل نشده اهمیت و ارزش دارد. معمولی ترین این نواقص عبارت است از مشاهدات قلیل قصور در تحقیق و تأیید حقایق مشاهده شده و ثبت نکردن معلومات حاصله در وقت مشاهده. غرض و تعصب عمومیت داشت زیرا بیوگرافیها عموماً توسط والدین یا دیگرانی که دارای علاقه و اترست مخصوص بطفل بودند نوشته می شد یا بیوگرافیها بذریعہ اشخاص تحریر میکردید که میخواهستند مزاجها و محاسن بیک نظریه مخصوص تربیه یا تعلیم را به ثبوت رسانند اما درین شکی نیست که بعضی از بیوگرافیهای جدید تریکه در ترتیب آنها دقت و اهتمام زیادی بعمل آمده دارای ارزش و اهمیت بارزی میباشد.

خاطرات و یادداشتهای : معلوماً تیکه در باره رفتار و کردار طفل مدتها بعد از حدوث واقعه از حافظه داده میشود، جذاب بود لچسپ میباشد لکن بحیث منبع و مأخذ اطلاعات موثوق و معتمد در باب رفتار و کردار طفل اهمیت اندکی دارند. خاطرات و یادداشتهای دوره لطفولیت به اشکال متعدد به مشاهده میرسد. بعضی از آنها گزارشات

و بیاناتی است که از طرف والدین درباره رفتار و کردار طفل داده میشود. این رفتار و کردار سالها قبل واقع شده است برخی دیگر ریکاردهای بیوکرافیک است که بتاریخ پسان تری راجع بواقعات حقیقی در قید تحریر آمده است. در تمام خاطرات غرض و تعصب در یاد داشتن وقایع برجسته، حوادث گوار او مفید سد و مانع بزرگی را در راه وصول به حقیقت تشکیل میدهد. طوریکه شخصی فرموده است: «ما به عیب و نقص خود عموماً کور می باشیم».

افسانه در باب طفولیت که در بعض صور آنها حائز شهرت و اهمیت زیادی نظر به تعمق مفروضی آن در سرشت طفل شده است، عموماً مبنی بر خاطرات ایام طفولیت خود نویسندۀ افسانه میباشند. در تمام این منابع، حقیقت با سهو و خطا آمیزش یافته و این امر باعث میشود که بر تمام معلومات اتکاو اعتماد بیموردی بعمل آید. بعضی معلوماً تیکه توسط خاطرات راجع به اطفال بدست آورده میشود، دارای ارزش محدودی میباشد. معهود انتایج محتاج تأیید است. اما لازم است خاطرات دیگر بحیث محک بکار برده نشود. زیرا ممکنست موافقت بین آنها محض در اثر انطباق خطایا باشد. حقایقی که توسط روش ناقصی بدست آورده باشد، باز بوسیله روش مذکور تأیید و تصدیق نمیشود گرچه اشخاص مختلفی روش مذکور را بکار برند.

پرسشنامهها: در طی روزهای اول نهضت مطالعه طفل یعنی چهل یا پنجاه سال قبل پرسشنامه های متنوعه بکار برده میشود. مخصوصاً «ستانلی هان» و شاگردان او در استعمال پرسشنامهها بسیار انهمک می ورزیدند. ایشان ضرورت به معلومات کافی تری را درباره رفتار و کردار طفل احساس نموده معتقد بودند که پرسش سوالات از اطفال و اشخاص کلان طریقه خوبی برای بدست آوردن معلومات بوده.

پاره‌از پرسش نامه های حقایق مستقیم معلومات با ارزشی را مهیا میساخت و پیشرو آزمایش ها و تست ها و تخنیک های تجربی بود . بدین طریق معلمان سوالات شفاهی از اطفال کوچک نموده و سوالات اضافی را در هر وقتیکه پاسخهای اطفال ضرورت آنها نشان میداد بکار میبردند چنانچه اگر طفل بسوال « آیا گوسفند را دیده اید؟ » جواب مثبت میداد سوالات اضافی « آیا چقدر کلان بوده؟ » و « چه وقت و در کجا آن را دیدید؟ » پرسیده میشد . بعد از مدتی ، پرسش نامه های چاپی تهیه گردید که دارای خالیکاهائی برای نوشتن جوابات بوده . پرسش نامه های نوع مستقیم ارزش و مزیتی داشت اما این عیوب و نواقص را دارا بود که جوابات از یکدسته بالنفسیه بزرگ یا نمابنده اطفال بدست آورده نمیشد و در تعبیر و توضیح نتایج سهو و خطار راه میافت .

اما پرسش نامه های خاطرات و نظریات که بیشتر به اشخاص بالغ فرستاده میشد ، بسیار متداول و کمیتر قابل اعتماد و اطمینان بود این پرسش نامه ها دارای تمام سهوها و اشتباهات بگروشناقص بوده ظاهراً پرسش نامه های مذکور مبنی بر این مفروضه بوده که مشاهدات غلط را میتوان توسط عدده بيشمار پرسش ها اصلاح نمود . تنقید کلاسیک « تارن دایک » که درباره همین نوع پرسش نامه در آغاز ترقی و نهضت آن بعمل آمده بود . هنوز مناسب و بجاست . مشارالیه میفرماید :

« نادانی هزار نفر بهتر از نادانی یک نفر نیست ، حقیقت و راستی را نمی توان از

غلطی های متمادی بابت آوردن يك عدده زیاد آنها ساخت .»

(باقی دارد)

ز بانهای قدیم

نظری به تقسیمات زبانهای آریایی و دسته بندی
زبانهای افغانستان، ایران و هند بطرز خاص

بعد از آنکه مهاجره آریاییها صورت گرفت زبان آنها (آریک یا آریا) به لهجه تقسیم شد، آریاییهای هند همانست که سرودهای ریک و یدا (که از آن سخن خواهم گفت) بدان سروده و گفته شده است در جنوب غرب ایران امروز لهجه پارسی باستان (فرس قدیم یا فرس هخامنشی) بوجود آمد. تقریباً در شمال شرق افغانستان امروز زبان اوستایی ظهور کرد. بدین ترتیب، اوستا، پارسی باستان و سنسکرت ویدایی سه شکل متوازی از یک زبان میباشد. قرابت زبان اوستا با زبان سنسکرت و همانندی کامل دستور ایندو زبان قرابت عهد آن دور اثبات میکند. چنانچه برای نخستین بار «بار بو توفی» دانشمند سنسکرت دان از روی قواعد و قوانین سنسکرت تحقیقات علمی اوستا را بنیاد نهاد. چون عهد سرودهای ریکو یدا «سنسکرت قدیم» از پانزده قرن قبل از میلاد مسیح پایین تر نیست پس عهد کتاب اوستا بخصوص کاتها ازین قرن نباید زیاد دور باشد در باره عصر زردشت اقوال مختلف است بهر حال با در نظر گرفتن دلائل همه مؤرخان و تدقیق در زبان کاتها، آخرین نظر دانشمندان محقق اینستکه زبان زردشتی، اوستا هزار و صد سال پیش از مسیح پایین تر نیست. بخشی از اوستا پس از ریکو یدا و تورات، قدیمترین کتاب دنیا است. اوستا با شکل استا ابستا، ابستاق، ابستاغ ضبط شده است. بعضی معنای آنرا اساس و بنیان و برخی کمک و پناه و عده ای اعتماد دانسته اند «دالای هندی» اوستا را با کلمه ویدا هم ریشه خوانده

و از مصدر «وید» یا «بید» بمعنای دانستن مشتق دانسته که مراد از آن معرفت و خرد مندی است اما لفظ «زند» از «آزنتی» بمعنای گزارش و ترجمه و مقصود از آن کتب پهلویست که نخستین بار اوستا بدان زبان در عهد ساسانیان ترجمه شده است. و باز ند مخففه «پات زند» که یات. پاد و پادریجا بمعنای دوباره گزارش یا ترجمه بر گرداندن زند است بزبان دری بخط پهلوی بدون هزار و رش (۱). خطیکه اوستا بدان نوشته شده (۲) باید آنرا خط اوستائی نامید نویسنده‌گان قدیم از قبیل ابن ندیم آنرا «دین دبیره» یاد کرده اند این خط با غلب احتمال در زمان ساسانیان اختراع شده است چه تا آن عهد مستون اوستا سینه بسینه نقل کرده و سپس با خطوط هر عصری ضبط و یادداشت میشده است، این بود که اوستا (دین دبیره) از طرف موبدان و فضیای عهد ساسانی اختراع شد بدین معنی که بر حروف موجود پهلوی حروفی افزودند و اوستا را بدان خط نوشتند. این خط دارای (۴۴) حرف با صد اویصد است و امروز از کاملترین خطیست که در دنیا وجود دارد و از راست بچپ نوشته میشود.

از روایات باستانی پهلوی، عربی و فارسی برمی آید که نسخه اصل اوستا در (۲۱) نسک (کتاب) و هزارود و ویست فرکرد (فصل) بر تخته های زرین روی پوست کاه و شته شده بود و نسخه ای از آن در دژ نپشت استخر (پوس پویس) موجود بود که هر دو را

(۱) هزاروش از مصدر هزارتن بمعنای بیان کردن است و اطلاق بر کلماتی میشود که بیک شکل مینویسند و بصورت دیگر تلفظ میکنند هزاروش در پهلوی ساسانی بکثرت دیده میشود مثلاً ملکاملکامی نوشتند و آنرا شاهنشا تلفظ میکردند ولی این امر در پهلوی اشکانی دیده نمیشود و فرق اساسی ایند و تحریر در همین جاست.

«۲» اوستا شناسی در اروپا با انکیتل دوپرون از ۱۷۵۷ بعد آغاز گردید.

اسکندر و همراهانش از بین بردند. نخستین کوشش رسمی برای جمع آوری اوستا در زمان پادشاهی بلاش اشکانی در اوایل قرن سوم قبل المیلاد صورت گرفت و پس از آن اردشیر بابکان و پسرش شاهپور برای جمع آوری اوستا همت گماشتند و فقط قسمتی از اوستا را و باره جمع کردند باقی آن از دست رفت. اوستای کنونی شامل پنج جزء یا کتاب است که ذیلاً از آنها نام می‌بریم:

۱- یسنا: مهمترین قسمت اوستاست تلفظ اوستائی آن سینه و معنای آن پرستش، ستایش و نماز و جشن است که در سنسکریت یجنه در پهلوی یزشن و در فارسی جشن شده معمولاً در هنگام مراسم مذهبی سروده می‌شد که در این قسمت اوستا کلماتی است که در میان یسنا جای داده شده که در سنسکریت کاتا در پهلوی کاس و در فارسی گاه است مانند گاه بمعنی مقام موسیقی در سه گاه و نظایر آن. همه سرودهای اوستا از آن زردشت نیست و از آن میان برخی پرداخته فکر نخستین پیروان او می‌باشند که از لحاظ زبان و فکر و دستور با دیگر قسمت‌های اوستا فرقی دارد.

۲- ویسپرد: مرکب از دو کلمه‌ی اوستایی (ویسپه - رتو) یعنی (همه سرو ران) و از ملحقات یسناست.

۳- وندیداد: نام اوستایی آن «وی دئوداته» مرکب از (وی) بمعنای ضد و (دائو) بمعنای دیو و (داته) قانون و مجموعاً (قانون ضد دیو) است. در مراسم دینی خوانده می‌شد. مندرجات آن مختلف است.

۴- یشتها: با یسنا هم‌ریشه است یسنا برای ستایش بطور عموم آمده است اما یشتها مخصوص ستایش آفریدگار و نیایش امشاسپستان (روحانیون جاودانی) است.

۵- خرده او ستا: این کتاب را یکی از موبد ان زردشتی، در زمان شاهپور دوم (۲۱۰ میلادی) تدوین کرد و در آن شرحی از نماز، آداب زناشویی، سوگواری و ایام تبریک زردشتیان رفته است. که يك قسمت آن بزبان پازند و متعلق بازمنه متأخر است پارسی باستان.

نخستین خطیکه در کشور فارس بدان یکی از زبانهای باستانی نوشته شده خط میخی هخامنشی است و آنچه از آثار کتبی از زبان روزگار هخامنشی بمانده پهمین خط است از زمان پادشاهی ماد که در پایان قرن هشتم قبل المیلاد تشکیل یافته بود آثار ری در دست نیست و تمام آثار خط میخی همه از زمان هخامنشیهاست چنانچه نخستین خطیکه کشف شده يك جمله از کوروش (۵۵۹-۵۲۱ ق م) و آن اینست: از م کوروش هخامنش خشیا بیشه یعنی من کوروش پادشاه هخامنش. از دیگر پادشاهان هخامنشی که کتیبه بجای مانده: داریوش خشایارشا، داریوش دوم و داریوش سوم است این خطوط بیشترش در بدنه کوههای مانند بیستون، لوندستونهای تحت جمشید و شوش - ضبط و درج است این خط اساساً از سرزمین مایل و آشور آمده و خود یادگاری از سومریهاست مانند فارسیان تغییر یافت و در آن تصرفها کردند با لآخره بصورت الفبایی درآمد نخستین کسیکه برخی از حروف خط میخی هخامنشی را خواند «کروتند المانی است در سال ۱۸۰۲ میلادی. خط میخی هخامنشی دارای چهل حرف یا علامه است و در آن میان چهار علامت اید و گرمی وجود دارد یعنی علامه تیکه مفهوم لغتی را نشان میدهد نه تلفظ آنرا و بهر فته در همه این آثارشش صدوا نندی لغات غیر مکرر بکار رفته است در روزگار هخامنشیان خط دیگری با یران را یافت و رفته رفته جای خط میخی را گرفت و آنرا از بین برد این خط، خط آرامی است که یدستاری آرامیها بر زمین

بابل و آشور راه یافت و از آنجا بغرب ایران آمد (و الفباهائی که امروز در سر تا سر روی زمین رواج دارد با استثنای جاهائی که بخط چینی نوشته میشود همه از آن سرچشمه گرفته) .
خط آرامی اساساً مأخوذ از فنیقی هاست (بخشی از سوریه را که در کرانه دریای سفید یامیانه دریا وجود دارد کنعان میگفتند . یونا نیهای فنوکی یاد کردند که بعد فنیقی شد) لفظ میخی از عربی ترجمه شده برای اینکه تازیان این خط را سماری گفتند و فرنگیان آنرا خط (سه گوش) نامیدند . این خط کرچه حروف عله را ثبت میکند مگر خواندن آن مانند خط اوستایی سهل نیست . از چپ بر راست نوشته میشود .
کتیبه بیستون که از طرف داریوش بر تخته سنگی در دره کوچکی از کوه معروف به بیستون کنده شده از مهمترین کتیبه های هخامنشی است .

زبان ویدا :

وید یا بید لغته بمعنی دانستن است و ویدا بطور کلی عبارت از آن منظومه ها و ترانه هایست که اقوام آریایی برای ابراز تخیلات مذهبی ، احساسات درونی ، ستایش و نیایش می سرودند و آنرا سینه بسینه حفظ میکردند و به آیندگان می سپردند . بیشتر گویندگان این سرودها (ریشی های فرزانه) بودند . بیشتر این سرودها در مواقع مراسم مذهبی سروده میشد این نوع ابراز احساسات مخصوص اقوام آریایی بود بزبانیکه این سرودها نوشته شده وید ، بید ، ویدا و بعداً سنسکریت گفته اند این زبان با وستا فرق اساسی ندارد و زمان آن از هزاره دوم پیش از میلاد پایین تر نیست ویدا چهار قسمت دارد :

۱ - ریکویدا : کهنه ترین قسمت ویدا است و پیش از هزار و چند شعراست کلمه

ریک لغته بمعنای سرودن است

۲ - ساماویدا : تقریباً یکششم ریکویداست که برای خواندن انتخاب شده و سا ما در لغت بمعنی آوازور قص است

۳ - یار جور ویدا : مطالبش باریکوبد اشبیه و تقریباً برا بر نصف آنست نثر هم دارد لغته هم ریشه با یسناست .

۴ - آتار و اویدا : سرود نکمبان آتش است که در مواقع مراسم دینی سروده میشود . تفسیر و شرحهایی را که بوید انوشته شده (برهمنا) میگویند . این تفاسیر همه بنثر است و زبانش کمی بازبان ویدا : فرق دارد همزمان (برهمنا) کتاب دیگری بنام (سوآرا) از ریشه استوره یونانی و اساطیر عربی در باره ستایش یزدان نوشته شده است تفسیرهای فلسفی ویدا باسم (اوپا نیشات) معروف میباشد که ترجمه آن بفارسی از دارا شکوه برادر اورنگ زیب موجود است . در (اوپا نیشات) وزن بعدی سنسکریت دیده میشود تا قرن چهارم قبل المیلاد از سنسکریت اسمی در بین نبود و پانینی از علمای معروف صرف و نحو زبان قدیم را از لحاظ دستور مرتب و منظم ساخت و آنرا سنسکریت یا سنسکریت نامید این زبان باویدا مختصر تفاوت دارد زیرا ویدا شکل قدیمتر آن میباشد . مهمترین قسمتهای داستانی و حماسه سنسکریت « مها باراتا » است . بخش مهم ادبیات سنسکریت نمایشنامه است و یک برخ آن داستان حیوانات را در بردارد . داستان « نیچه تنترا » که ترجمه آن در فارسی بنام کلیله و دمنه بمناسبت نام دوشکال معروف کشته است ، بطور کلی ادبیات سنسکریت یکی از غنی ترین ادبیاتهای دنیا است .

زبانهای دیگر هند را که اول شکل ایدبی نداشته و صرف برای محاوره بود « پراکریت » می نامند که از ان زبانهای محلی کشمیر و چترال « و نیز زبانهای پشه بی و کوربتی که در شرق افغانستان بدانها حرف زده میشود » پنجاب سند ، کجرات ، بنکال

و غیره مناطق شمالی هند بمرور ایام بمیان آمده است. زبان نوشته های بودایی بنام «پالی» معروف است و زبان پالی بجای خود ادبیات مفصلی دارد که تماماً بودایی است بودا خود را آریایی میخواند و جای خود را دیوپه «دو آب» میگوید. پهلوی: زبان پهلوی منسوب بقبیله یاسرزمین پرتوه «پارتها» است که آن سرزمین خراسان و صحنه داستانهای قدیم و ملی است پرتوی بقاعده تقلیب و تبدیل، پهلوی و پهلوی کردید. زبان و خط پهلوی را بدو قسمت میکنند.

۱- زبان و خط پهلوی شرقی و شمال شرقی که زبان مردم خراسان قدیم بود که آنرا پهلوی اشکانی و پهلوی کلدانی نیز میخوانند که اصح پهلوی شمالی یا پارتی است و آثاریکه از آن بمانده عبارت است از منظومه درخت آسوریک، قباله ملک و باغ که بروی پوست آهوبتاریخ ۱۲۰ ق م نوشته شده و متون مذهب مانی که از تو زمان بدست آمده است

زبان دری یا فارسی امروزه دنباله همین پهلوی است. بعضی عقیده دارند که پهلوی اشکانی خود شکل قدیمتر زبان دری است که مستقیماً از استایرون آمده است این پهلوی از سال ۲۵۰ ق م با سرکار آمدن نخستین اشک تا ۶۵۱ میلادی مطابق ۳۱ هجری شمسی که سال کشته شدن یزدگرد است متداول بود.

۲- پهلوی جنوبی یا ساسانی: که زبان جنوب و جنوب غرب ایران بود کتیبه های ساسانی و کتب پهلویکه باقیمانده همه بهمین زبان است با پهلوی شمالی از لحاظ لهجه تفاوت دارد این پهلوی که آنرا پارسیک نیز میخوانند از بقایای آن زبانهای امروزه ایران است مانند لری، سمنانی، سنکسری و غیره. کتاب (دین کرت) یعنی اعمال دین و «بند هشن» یعنی آفرینش از آثار معتبر و مهم این زبان است. آثار دیگر پهلوی ساسانی

مانند «خدای نامه» کلیله و دمنه، هزارداستان، اصل پهلوی آن از میان رفته و ترجمه آن بفارسی و عربی در دست است.

دیگر از کتب و آثار پهلوی «یار کارزیران» و «کارنامه ارشیر با بکان» است. خط پهلوی دارای ۲۵ حرف باصدا و بیصدا است. از خط عربی و فارسی بسیار مشکل تر است. زبان دری:

بطور کلی عده زبانهای عالم را اعم از زنده و مرده بین دو هزار و پنجصد و سه هزار و پنجصد تخمین میکنند و اکادمی فرانسه عده زبانهای دنیا را ۲۷۹۶۱ شمرده است جمله این زبانهای شاخهای ۲۵ درخت است یکی از آن درخت هازبان های هند و اروپایی است که آن نیز بنوبت خود دو ازده شعبه دارد:

- ۱- زبانهای آریایی «هند و ایرانی»
- ۲- زبان تخاری باد و شعبه معروف آن آکنی و کوچی
- ۳- زبان خطی یا هیطی که مرکز آنها آسیای صغیر است.
- ۴- زبان ارمنی.
- ۵- تراکی و فریژی.
- ۶- یونانی که دو لهجه قدیم «ا» آن ا یونی و دوری است و یونانی هویری قدیمترین دوره آنرا نمایندگی میکند.

(۱) اصطلاح زبان یا زبان مستقل معادل Language و اصطلاح زبان محلی یا لهجه یا گویش در مقابل Dialect است البته گاهی تعریف و تشخیص زبان از لهجه خالی از اشکال نیست. در باره تفریق اکثر زبانهای و لهجه هائیکه در کشور ما و همسایه های ما حرف زده میشود اتفاق دانشمندان و با ترقی زبان شناسی بمرور ایام و آهستگی حاصل میشود.

۷- االبانی که دو لهجه مشخص بنام اوسک و غیک دارد -

۸- ایلیری

۹- رومی « ایتالوی » که وزبان کهنه آن « اوسک و امبری » ولاتین میباشد که زبانهای

فرانسوی، پرنسان، کاتالان، سپانیولی پورتگالی، داتما تی رومانی و غیره از شکل « ه »

عامیانه، آن مشتق شده است .

۱۰- کلتی در بعضی مناطق ایرلیند، ویلز (کال) و برتنی یعنی شمال غرب فرانسه .

۱۱- توتونی و کرمنی در شمال سکند نیویا (که از ان المان قدیم زبانهای سکاند نیویا

فلماند و هلاندی، انگلیسی میانه و انگلیسی جدید استقل یافته است

۱۲- بالتی و اسلاو که اولی شامل زبان پروس قدیم، لیتوانی و لتونی و زبان اسلاو

شامل اسلاو قدیم روسی، پولیندی، روتنی، چک، سلواک سربیی سلون بلغاری و

غیره است زبانهای آریایی بدو شعبه هندی و ایرانی تقسیم میشود: الف: زبان

هندی که شامل زبانهای آریایی قدیم و جدید سرزمین هنداست مانند ویدا، سنسکرت

توسط و مشتقات آن « پراکریتها » از قبیل سندی، کجراتی، بنکالی، هندی غیره همچنین زبان

پالی که میان زبان اوستایی و سنسکرت است که از آنها به تفصیل یاد کردیم مجموع این دسته ۲۸

زبان میشود و همچنین السنه مختلف دیگر هند که عدد آن بالغ به صد هاست میشود.

ب: زبانهای ایرانی (۱) بسیزده شعبه که درجات مختلف قدمت دارد تقسیم میتواند شد:

«۱» کلمه ایرانی درین قبیل مواردیک اصطلاح محض علمی است که زبان شناسان

بر سیزده زبان و ۲۴ لهجه اطلاق میکنند و مناسبتی با وضع سیاسی و حدود جغرافیایی

نداشته و ندارد .

- ۱ - اوستا: ۲ - سکالی یا فتنی . ۳ - مدی یا میدی یا مادی . ۴ - فارسی باستان .
 ۵ - پهلوی اشکانی (پهلوی) . ۶ - پهلوی ساسانی (پارسیک)
 ۷ - سغدی «۱» ۸ - خوارزمی «۲»

«۱» زبان سغدی زبانی بود که ساکنان میان سیحون و جیحون سخن میگفتند و تا حدود قرن ششم هجری کویار ایچ بوده است و بالهجه پامیر بسیار نزدیک است . لهجه یغنوبی را دنباله این زبان میدانند . علامه بیرونی اسامی روزها ، ماهها جشنها و منازل قمر را باین زبان در آثار الباقیه خود ذکر کرده است . برای نخستین بار زبانشناس معروف مولیر در سال ۹۰۴ اثر مختصری از این زبان را انتشار داد . رسم الخط سغدی مقتبس از خط آرامی است « که خط ایغور مغولان که بعداً اساس خط منحوری گردیده از آن گرفته شده است »

«۲» زبان خوارزمی : خوارزمیه در مشرق دریای خزر و جنوب دریایچه خوارزم « اراک » فرهنگ و زبانی جداگانه ای از خود داشتند و ظاهراً تا حدود قرن هفتم هنوز زبان خوارزم کاملاً مغلوب زبان دری نشده بود . بیرونی در آثار الباقیه خود نام روزها ، ماهها و جشنهای خوارزمیان را باین زبان خوارزمی بدست میدهد و نیز آثاری از آن جسته جسته در بعضی کتب فقه ذکر شده خط این زبان نیز آرامی است اما تا کنون کاملاً خوانده نشده است . نسخه ای از مقدمت الادب ز مخشری با ترجمه خوارزمی آن در یکی از کتابخانههای قونیه بدست آمده و ظاهراً ز مخشری کتاب خود را باین زبان : فارسی ترکی و خوارزمی نیز ترکیب داده بود .

در ضمن باید متذکر شد که زبانشناسان زبان و لهجه های نورستانی ، پشه ئی ، کاتی و الیکی ، اخشون ، خوار و پارسون را متعلق اشتقاق یافته متعلق بخانواده آریائی هندی میدانند منتها اینست که زبانهای نورستانی از قدیمترین دوره آریائی هندی که با قدیمترین دوره آریائی ایرانی شبا هت دارد .

۹ - فارسی دری که لهجه های شرقی آن «خراسانی و تاجیکی» شکل قریب بفارسی

ادبی را نمایندگی میکند ۱۰ - پشتو ۱۱ - کردی ۱۲ - بلوچی ۱۳ - اوستی

این سیزده زبان چنانکه معلومست شامل زبان های مستقل (زنده و مرده) و دارای ۲۴

لهجه و زبان محلی است و عده ای از دانشمندان غرب چندی از لهجه ها را از زبان مستقل می

شناسند که بعضی آن در افغانستان و برخی در فارس متداول است و کمان میرو د که

بعضی دیگر باشد که از بین رفته و تند وین نشده است. ۲۴ لهجه فوق الذکر قرار ذیل است.

۱ - یغنایی (یغنوبی) ۲ - شغنی ۳ - اشکاشمی و سنکلیچی ۴ - واخی ۵ - منجانی و بیدغه

۶ - اورمری ۷ - پراچی ۸ - خوری ۹ - یزدی ۱۰ - نائینی ۱۱ - نطنزی ۱۲ - سویی

۱۳ - خوانساری ۱۴ - کزی ۱۵ - سوندی ۱۶ - سمنانی ۱۷ - سینکسری ۱۸ - تاشی ۱۹ - کورانی

۲۰ - کومزاری ۲۱ - تاتی ۲۲ - لوری و بختیاری ۲۳ - سوموغونی ۲۴ - زازا.

از شرح بالا این نکته روشن میشود که زبان دری یافارسی خراسانی یافارسی دری زاده

پهلوی اشکانی و زبان پهلوی اشکانی دنباله زبان اوستا کی است و عین عقیده

در باره پشتو نیز برقرار است که زبان پشتو دوش بدوش فارسی از پهلوی اشکانی

و در درجه دوم از اوستا سرچشمه گرفته است و عقیده ای که میگفتند زبان پشتو از

سلسله زبانهای هندی است امروز طرفدارند ارد مستشرقین و زبان شناسان

معاصر آنرا از جمله زبانهای دسته ایرانی میدانند. البته بقین است نظر بقرا بت

جغرافیائی آثار مهمی از باستانی ترین زبان های هند در لغات پشتو باقی مانده که

در نیمه اول قرن ۱۹ موجب اشتباه بعضی شده بود که پشتو را زبان هندی گفته بودند

در باره زبان دری باید این نکته را افزود که اغلب محققان معاصر عقیده دارند

که زبان فارسی دری مستقیماً از اوستا برآمده است و آنچه را که ما پهلوی اشکانی میگوئیم همان زبان دری است و دلیل عمده آنها اینست که: اگر آثار باقی مانده پهلوی، اشکانی مثلاً منظومه درخت آمو ریک و غیره با قدیمترین آثار دری مقایسه و مقابله شود چندان اختلافی که بتوان گفت مادر و فرزند است بنظر نمیخورد. و ثانیاً بوجود آمدن اینهمه آثار بدون داشتن کدام سابقه تاریخی خالی از اشکال نیست بدین معنی که این زبان کم از کم دو سه قرن متداول و مروج بوده باشد تا این قدرت و ورزندگی را پیدا کند که شعری چون رودکی بمیان آورد. بهر صورت اگر قول سته اخیر را قبول کنیم قدیمترین اثریکه از زبان دری بمانده متعلق به ۱۲۰ ق م است و عکس اگر زبان دری را در زبان پهلوی اشکانی بدانیم باشواهد ایات هجایی که در تاریخ ضبط است قدیمترین اثر آن از قرن اول اسلامی بالانمی رود مگر آنچه مسلم است این میباشد که زبان فارسی ادبی عهد اسلامی از هر دو نوع پهلوی که شرح دادیم میراثی دارد که یکی بسان مادر اصلی و دیگری بسان مادر رضاعی بوده مهند حقیقی این زبان افغانستان است

* * *

منابع: دایره المعارف اسلامی، مقدمه برهان قاطع تصحیح دکتر معین، نشریات ایران کوده در باره اوستا، پهلوی و فارسی باستان، سبک شناسی بهار جلد اول، فارسی فصیح تقی زاده، تاریخ ادبیات جلال همائی، تاریخ ایات افغانستان، یادداشت های دکتر مقدم، راهنمای فارسی باستان دکتر مقدم، مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات فارسی مقالات دکتر یارشاطر در مجله مهر، بیست مقاله قروینی، تاریخ افغانستان تألیف کمزاد.

نوت: راجع بزبان دری و وجه تسمیه آن و ذکر این نام در آثار منشور و منظوم و ارتباط آن با سرزمین افغانستان رجوع به مقاله «افغانستان یا مهد زبان دری» سالنامه کابل ۱۳۳۱ شود

اهمیت فابریکه نساجی گلبهار

از نقطه نظر جغرافیة اقتصادی ، شهری و بشری انسان از زمانیکه بروی کره ارض ظهور نموده برای حفظ بقاء خویش به تولید اشیای ضروری پرداخته ، بمرور زمان تولیدات را پیشبرده ، احتیاجات متنوعه خود را ازین مد رک رفع و تدریجاً بترقیات تولیداتی خود ادامه داده تحولات گوناگونی در وضع اقتصاد دنیا بار آورده . این تغییرات و تحولات اقتصادی منتج به تغییر اوضاع دیگر (سیاسی و اجتماعی) گردیده است .

پیشرفت تولید در ملت های مختلف صنایع مختلفی را بار آورد . هر ملت بالاخره در رشته های مختلف صنایع تخصص پیدا نموده شهرت جهانی حاصل کرده است که بطور مثال از بریتانیا ی قرن (۱۸) و کشورهای متحده امریکا امروز یاد آوری کرده میتوانیم .

وقتی که صنایع به ترقی تدریجی خود ادامه داده حالت متکا ملتری بخود گرفت صنایع کوچک دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده آنها را از بین برد . مثالهای زیادی از جغرافیة تاریخی اقتصادی که یگانه شاهد اصلی درین خصوص است آورده می توانیم .

بجزر یان دوره های تاریخ ، صنایع گوناگونی در نواحی مختلفه دنیا ایجاد گردید ، هر ملت قدم مهمی در رشته ایجاد صنایع دستی برداشته «طبق مذاق خویش» به تولیدات ادامه داده اند . وقتی که به اثر کشف ماشین بخار نخستین بار انقلاب صنعتی در انگلستان قرن (۱۸) رویکار گردید ، تدریجاً ممالک بزرگ صنعتی بروی کره ارض عرض وجود نمودند . در اثر همین تحول صنعتی ، سرمایه داری در غرب رونق خوبی پیدا کرد .

وسایل تولیداتی با تمام معنی کلمه ، بدست سرمایه داران بزرگ بوده و است . این وسایل تولیداتی مانند سایر امور اقتصادی شکل انحصار را بخود گرفت . یک سرمایه دار بزرگ و یا در بعضی اوقات یک دولت بزرگ کارگاه بزرگ صنعتی را ایجاد نموده اشیای مولده بی شماری که از یک صاحب کارگاه کوچک صنایع ملی بهیچوجه پوره نبود تولید می نمود و اشیای صنعتی شده را به بهای ارزانترین بفروش می رسانید . این روش صدمه مهلکی به بیکر صنایع کوچک وارد و بمرور زمان خود بخود از بین رفته همه ایشان بدست سرمایه داران بزرگ دستخوش صنایع بزرگ گردیدند . و گاه دولت ها هم عین وضع فوق را بخود گرفته به ایجاد کارگاه های بزرگ پرداخته که

بالاخره صنایع رول دیگر را تحت الشعاع خویش در آورده است. چنانچه تا ریخ شاهد این موضوع است زمانیکه دول غربی به شرق پا نهادند ازین سیاست اقتصادی استفاده ها نمودند و جهت منفعت خود تمام صنایع ملی شرق را بصورت مستقیم ازین بردند و مواد خام شرق را در کارخانجات بزرگ خود صنعتی ساخته و افس به شرق وارد نموده بفروش رسانیدند. و همین طور ممالک شرق را محتاج خود گردانیده نكذاشتند که بترقی صنایع ملی خود پردازند.

از آن جمله، افغانستان مانیز بحیث یک مملکت شرقی ازین صدمه دوری کرده نتوانست و بصورت های مختلف آب زهر آلود این سیاست خانمانسوز اقتصادی (مرکاتلیزم) را چشید، و کسی از رزم سیاست خطرناک کولبرت (۱) (Colbert) آگاه نشد. چنانچه اگر ما به صنایع ملی نساجی که یکی از رشته ها صنایع عمومی است در افغانستان دقیقاً نظر اندازی نمایم پارچه های متنوعه از قبیل زربفت، قنایز، لُنکی ابریشمی، پتو، برک و غیره ازین رفتند و همه آنها در اثر ورود تکه های رنگارنگ فریبده ممالک استعماری رخت بسوی عدم بستند.

تا اینکه استقلال وطن حاصل گردید صنایع ما نیز تا یک اندازه استقلال خود را حاصل نمود. و موسسات صنعتی به مود های عصری در نواحی مختلفه و طن به پیما نه های تمثالی ایجاد گردید که تا امروز دوام دارد. بروی همین پر وژه بود که فابریکه نساجی گلپهار در اخیر سال (۱۳۳۲) احداث گردید و سرعت توسط فعالیت جوانان فنی ما جلو می رود و در آینده قریب امیدهای قطعی ما را در امور نساجی مملکت خواهد بر آورد. از نگاه موقعیت جغرافیائی بنای این موسسه به دشتی موسوم به شیرخان خیل که تقریباً به حصه شرقی بازار گلپهار و دریای پنجشیر که ازین بازار مذکور به جریان خود ادامه داده بعد از طی فاصله چند کیلومتر سمت خود را بسوی مشرق انحراف میدهد استقرار یافته است.

بطرف شرق این دشت حوزه سرسبز کوهستان و سلسله کوه های معاوین هندوکش دوره های متعدد از قبیل سنجن، درنامه، بوله غین، ملیکرو با لاخره به دره نجراب منتهی میگرد و وقوع دارند. بسمت شمال آن کوه در بند که یکی از سلسله کوه هندوکش است و به انتهای سفلی دره پنجشیر موقعیت گرفته واقع است. و به حصه جنوب آن خم زرگرومر بو طات آن وقوع یافته است.

وسعت فعلی تمام حوزه فابریکه تخمیناً $2\frac{1}{4}$ کیلو متر مربع می باشد. آب هوای این منطقه در موسم زمستان ملایم و تابستان آن گرم بوده بادهای شدید نیز دارد این بادهای شدید را بنا بر

(۱) کولبرت در ۱۶۶۱ صد را عظم لویی چارده شاه فرانسه بود و برای پیشرفت و ترقی فرانسه از سیاست مرکاتلیزم کار گرفت این سیاست بنا بر اهمیت فعالیت های او مسمی به سیاست کولبرت گردید.

موجودیت دره پنجشیر و دشت بگرام باید دانست . اگر پروژه نهال شانی درین ناحیه عملی گردد ممکن است بیک حوزه سرسبز مبدل گشته از شدت بادها کاسته بک اقلیم معتدل و خوشکوار را به آن ناحیه عرضه دارد . و در بهار و خزان فوق العاده صحت بخش میباشد زیرا منطقه سرسبز و مناظر دل فریب و قشنگ کوهها من و کوهستان تاثیر خود را با لای این ناحیه انداخته و صف آنرا دوچند میسازد .

بنای فابریکه نسا جی کلبهار از نقطه نظر جغرافیه اقتصادی شهری و بشری فوق العاده قابل قدر است و با اتد ریج ذیلاموضوع را جهت مزید معلومات خواننده گرامی می نویسم .

جغرافیه:

به سلسله توسعه و ترقی صنایع و پیشبرد امور تولیداتی ، بانک ملی ، شرکت برق شرکت قره قل و بعضی سرمایه داران ، به تعمیر بک بنای بزرگ نسا جی در کلبهار مبادرت ورزیده اند . این اقدام خیرخواهانه شان در عین حالیکه احتیاجات امور نسا جی مردم را رفع می نماید بسا عوامل مهمه اقتصادی را نیز باری آورد که از نقطه نظر جغرافیه اقتصادی قابل تبصره است .

شرکاء و سهامدارانیکه در فوق از آنها یا دآوری نمودیم با دو کمپنی عصری اروپائی یعنی جرمنی و سویسی داخل مفا همه شده تکمیل امور تعمیراتی و تطبیق پلان و پروژه و نصب ماشینها و نوع کارآمد فابریکه نسا جی را بعهد آنها گذاشته اند . این موضوع متذکره را با بر چندین سود و منفعتی که از نگاه جغرافیه اقتصادی دارد ذیلاً مینگاریم .

۱ : عوض اینکه برای اعمار این موسسه عام المنفعه بیک حوزه بزرگ زراعتی را ازین برده بجای آن تعمیر بنای مذکور صورت میگرفت ، از بیک حوزه فلج و بدون مفاد هر نوع امور اقتصادی استفاده کرده است . لذا این روش بر منفعت اقتصادی کشور می افزاید .

۲ : - مواد خام کارآمد امور نسا جی که تا کنون به مالک خارج صادر گردیده بعد از طی سلسله مراتب به اشیای صنعتی تبدیل و مجدداً وارد مملکت گردیده و به بهای گران بفروش می رسیده داخل مملکت صنعتی شده احتیاجات ملت را در این مورد رفع می کند (از مصرف اشیای تولید شده وطن ، صدور و خروج - اسعار مملکت جلوگیری می شود .)

۳ : - یکعده نفوس محلی و ناحیه این مملکت بکار افتیده احتیاجات حیاتی خود را بقسم دست مزد حاصل و رفع مینمایند . چنانچه فعلاً دو نیم هزار نفر به استثنای شخاص فنی خارجی که تعدادشان به دو صد نفر می رسیده درین فابریکه بکار اشتغال دارند و با ذوق نهایت سرشار به اجرای امور معوله خویش می پردازند .

۴ : - اشیای مولده این فابریکه به انواع و الوان مختلف تقریباً بیش از (۵۰) فیصد احتیاجات

نفوس مملکت را رفع خواهد نمود البته محصولات فوق به پیشرفت اقتصاد کشور کمک شایانی مینماید.

۵ : - بکار انداختن چندین هکتار زمین زراعتی برای زراعت نوع کارآمد این فابریکه (پنبه) و تخصیص یکی از اقسام بهتر آن، با فعالیت و مهارت زراعتی می‌افزاید. چنانچه در آینده اگر پنبه، که به نواحی همجوار این فابریکه زرع گردد، عیناً در ممیزات پنبه قطع زمین را خواهد داشت. و هم این نوع پنبه یکی از اقسام بهتر و قابل‌وصف پنبه‌های دیگر خواهد بود. لذا این وضع نیز باعث بهبودی اقتصاد ایالت مملکت گردیده سطح حیات توده را به مرور زمان بلند می‌برد.

۶ : - مقدار برقیکه برای رفع احتیاجات این فابریکه لازم است ده هزار کیلووات میباشد این قوه برقی را از برق سروبی و قسمی از برقیکه توسط نیروی آب دریا پنجشیر - استحصال می‌گردد حاصل می‌دارند. و مقدار علاوه‌کی برق آب در ریای مذکور احتیاجات تنویراتی مردم نزدیک حوزة فابریکه را رفع نموده باعث آسایش آنها می‌گردد.

جغرافیه شهری آن :-

اگر در تاریخ دنیا بشری از نقطه نظر تشکیل و ظهور شهر و استقرار بشر در آن دقیقاً نظر اندازی کنیم گفتار ویدالد و لابلش (Vidal de Lablache) عالم جغرافیه بشری که « طبیعت در ابتدا مناظر خود را به انسان آماده می‌سازد و انسان طبق میل و اداره خودش آثار اعمار نموده به حیات خود ادامه می‌دهد » در موضوع ظهور شهرها بروی کره ارض صحیح می‌افتد.

همبولد (A. Humboldt)، ریتز (Ritter) راتزل (Ratzel) علما آلمانی که مؤسس جغرافیه بشری میباشند. گفتار دانشمند فوق را تأیید مینمایند. یعنی انسان و طبیعت هر دو در ایجاد شهرها سهیم بوده و عوامل مهمه طبیعی و میل انسانی هر دو در تشکیل شهرها اهمیت دارند.

اگر عوامل طبیعی تا آخرین مرحله حیات با انسان موافقه کند، و میل انسان در سیر تکامل خود بآن موافقه هم‌دوش باشد. در نتیجه انسان یگانه مخلوق اجتماعی است با هم در همان محل معینه گرد آمده پناه‌گاه‌های به مود عصر خود اعمار مینمایند و تدریجاً از خانه به قریه و از قریه به قصبه و بعدها تمام عوامل مهمه که برای تشکیل یک شهر لازم است تکمیل و یک تعریف واقعی بآن (شهر) میبخشد. در تکمیل تعریف یک شهر اگر کمی توجه کنیم از زمانه‌های قدیم با نظر فلفلیت شهر در تعبیرات خود تغییرات گوناگونی دیده است و از نقطه نظر تعبیر علمی یکی از مجملترین لغات میباشد و به مرور زمان علما تعریف آنرا از لحاظ نوع شغلیکه اجتماعات می‌پردازند تکمیل کرده‌اند.

در ۱۸۴۶ تعریف شهر از نقطه نظر تعداد نفوس توضیح شده بود یعنی يك شهر عبارت بود از مرکز اجتماعاتی که تعداد نفوس آن‌ها از دو هزار (۲۰۰۰) فرد تجاوز مینمود. به این تعریف بعدها نقیذاتی بعمل آمد و برای رد تعریف فوق جمله زیر را نوشتند.

يك دهكده فرصتی که توسعه میابد می شود که تعداد نفوس آن از دو هزار تجاوز نماید.

و يك تعریف دیگری از عینک علم اجتماع (Sociology) بآن بخشیدند: شهرها

عبارت از يك محیط مجملی میباشند که از اجتماعات مشخص و متعددی تشکیل گردیده است.

و بعضی‌ها شهر را همراهی يك قریه و یا يك دهكده مقایسه نموده به تعریف آن پرداخته‌اند

یعنی يك شهر از منازل خانه، دیوار و احاطه آن از دهكده تشخیص می‌شود. مانند شهرهای قرون

و سطلی که دارای این خصوصیت بودند و هم باید توضیح نمود که يك شهر در اساس خود يك

دهكده بوده که بهرور زمان توسعه نموده است و برخلاف شهرهای بوده‌اند که مضمحل گردیده

و يك دهكده مبدل گردیده‌اند.

برای روشن شدن مطلب لازم است يك دهكده را از يك شهر تفریق نموده و لاً به تعریف

دهكده و بعد ها به تعریف و اقصی شهر پردازیم.

يك دهكده عبارت از استقرار اجتماعاتی که نفوس آن به زراعت می پردازند در صورتی که يك شهر

عبارت از استقرار اجتماعاتی که نفوس آن به صنعت، تجارت و اداره اشتغال دارند یعنی این تعریف

زیاده به نوع شغل که این دو اجتماع می پردازند تطبیق می‌کند. نه نسبت به تعداد نفوس آن.

چنانچه تاریخ شاهده می‌دهد که اشیاء سیر تکامل خود همیشه تحت شرایط زمان و مکان

دستخوش تغییرات و تحولات بوده میباشند. لذا شهر نیز تدریجی و آنی خود را شرایط فوق پیروی

نموده ترقی کرده پیش می‌رود. از این رو ما کمک تاریخ و جغرافیه دو نوع شهر را هم

تشخیص کرده میتوانیم

۱: - شهرهایی که خود بخود تولید کرده‌اند ۲۰: - شهرهایی که ایجاد شده میباشند.

برای اینکه موضوع را خوبتر واضح سازیم لازم است بطور مثال از شهر کابل و دارالامان

و بالآخره امکان تشکیل يك شهر عصری در کلبهار که این جزء مقاله ما بآن مربوط است ذکر مینمائیم.

شهر کابل را ما از جمله شهرهای خود بخود تولید شده میدانیم زیرا اولین شخصیکه در یکی

از کناره‌های رود کابل پناه گاهی ساخته به حیات خود ادامه داده گفته میتوانیم که مؤسس شهر کابل

بوده است. بدون اینکه در صد ساختمان يك شهر در آینده بوده باشد.

تولید این چنین شهرها مقایسه همراهی يك شهریکه ایجاد شده و یا امکان ایجاد آن شهر

(دارالامان) نمی‌شود.

مثلاً شهر واشنگتن (Washington) را که (۱۷۹۰) جارج واشنگتن هم‌رای
یکنفر مهندس فرانسوی موسوم به میجر انفانت (Major Enfant) پلان آنرا طرح
کرده و بعد از مدتی جامعه عمل پوشانید که امروز یکی از شهرهای بزرگ و مرکز سیاسی ممالک متحده
امریکا بشمار می‌رود. لذا این شهر را ما از جمله شهرهای ایجاد شده مینماییم .

تمثال دیگر: در یک زمانی امیر امان‌الله خان میخواست یک شهر عصری بسازد، نقشه یک شهر
عصری را توسط یک مهندس فرانسوی اندر کوداد (Andre Godard) طرح نمود و قصر
موجوده دارل‌امان را مرکز آن شهر تخیلی خود قرار داد و سرکهای متعدد در به سمت‌های مختلف
آن تعمیر نمود که نقشه مطروحه او جامعه عمل میپوشید البته یک شهر طبق میل و اراده
او تکمیل میگردد. پس در اینصورت ما آن شهر را از جمله شهرهای ایجاد شده مینماییم .
در دو نوع ظهور و تشکیل شهر اگر کمی دقت نمایم هیچ یکی از آنها بطور آبی و فوری بوجود
نیامده بلکه عوامل مختلفه توسعه شهری در آن تدوین میگردد و بعد از آن فرود میگردد است .
عوامل کلی و جزئی توسعه شهرها خیلی زیاد است . توضیح و تفصیل تمام این عوامل ما را
از اصل موضوع خارج میسازد و تنها شکل مشخص عوامل توسعه شهرهای معاصر را که عبارت
از کارخانجات استخراجی و تولیداتی بطور مثال درین جا ذکر میکنیم . چنانچه علت مهم
توسعه اکثر شهرهای انگلستان، روسیه، امریکا و ممالک صنعتی دیگر قرن (۲۰) ر
از وجود کارخانجات استخراجی (ذغال سنگ، پترول و سایر معدنیات) و تولیداتی (نساجی، ذوب
فولاد و پرزه جات فلزی و غیره) مینماییم .

بروی همین اساس، ترقی پر و زده امور صنعتی و ایجاد کارخانجات متعدد
در کشور و سیله مهم توسعه های شهری در آینده خواهد گردید .

اینجاست که وجود فابریکه نساجی گلبهار یکی از عوامل بزرگ توسعه های شهری در آینده
خواهد گردید. اینجاست که وجود فابریکه نساجی گلبهار یکی از عوامل بزرگ توسعه
شهری نوع شهرهای خود بخود ایجاد شده خواهد گردید .

ایجاد فابریکه نساجی عامل بسا اجزای توسعه شهری نیز میگرد که بطور خلاصه زبلا تذکار میباید .

۱- اعمار اطاقهای متعدد جهت راهپوش کارگران فابریکه، یک حوزه بزرگ رازینت شهری میدهد .

۲- تعمیر هو تلها به طرز عصری .

۳- دیوها و مغازه های اشیا ی صناعتی شده و خام .

۴- اطاقهای تصفیه پنبه .

۵- جهت احتیاجات تنویراتی فابریکه (برق)، نصب ماشینهای آخذة و ذخیره قوه برق،

تعمیر یک بنای بزرگ لازمست. چنانچه بطرف شرق حوزه اصلی فابریکه مذکور یک تعمیر و سیمی
به این منظور اعمار گردید است . که به توسعه شهری کمک زیادی مینماید .

۶: - آماده ساختن اسباب و عوامل سپورتی از قبیل حوض های قشنگ شنا، میدا نهایی فوتبال ها کی و تینس و غیره .

۷: - موجودیت باغهای عمومی و کافه ها در حصص مختلفه این ناحیه و علاوه بر آن اقلیم فرح بخش، مناظر دلپذیر و عبور دریا (پنجشیر و شتل) ازین ناحیه بیشتر باعث جلب توجه مردم گردیده و در تشکیل یک شهر سهم بارزی خواهند داشت .
دیگر وجود (CANALISATION) که یکی از عوامل مهم توسعه شهری است بنوبه خود عنصر یف شهر را تکمیل می نماید .

بسیار محتویات مواد فوق در توسعه شهری رول مهمی دارند و از اجتماع این عوامل توسعه شهری یک شهر بزرگ در گلبهار تشکیل خواهد کرد .
چنانچه پل خمیری، پیش از ایجاد فابریکه یک دهکده پیش نبود و قتیکه فابریکه در آنجا تأسیس گردید چند عوامل دیگر توسعه شهری هم ای آن تو ام گردید و بالاخره تقریباً شکل یک شهر را بخود دگر گرفته است .

از نگاه جغرافیة بشری :

جغرافیة بشری وظیفه خود میداند که مبداء انسان را دریابد و بعد طرز زیست و ارتباط اجتماعات بشری را به شرایط محیطی اش مطالعه نماید . اما مانند دیگر علوم مبداء و انجام آن به نظریات مختلفه علما و دانشمندان تعلق میگیرد یعنی علما و دانشمندان به این دو سوال (انسان نهاد و هله اول چطور خلق شدند؟ و سرنوشته انتهائی بشر چه خواهد بود؟) تا حال یک جواب قناعت بخش داده نتوانسته اند . پس اجباراً حیات انسان را در مسیر تکاملی از مبداء به انجام فرضی تحت شرایط زمان و مکان، حرکت و دوام تدریجی و آنی خویش ادامه داده و به سبکهای مختلف حیات از عقب بجلو میرود و تدقیق می نمایم . آخرین مرحله تکامل انسان از نقطه نظر سبک حیات (که عبارت است از اصولیکه انسان بشری را محیطی و طبیعی عادت میگیرد و هر چیزیکه طبیعت بدست رس او گذاشته است به استعمال باندازد) عبارت از حیات نفوس کارخانجاتی میباشد . اینگونه سبک حیات (کارگری) یک خصوصیت جداگانه و مجزا از انواع سبک حیات دیگر بشری مانند نفوس (صیاد، ماهیگری، شبان و زراعت) دارد . اساس تمام کارخانجات را از وجود معدن و مواد احتراقیه و اولیه میدانییم و سرمایه گزاف جهت استخراج و استحصال مواد مذکور تهیه و مصرف میگردد . و هر مملکتیکه درین مورد سهم کافی دارد دالینه امروزه آن مملکت را از جمله ممالک مترقی می شماریم بطور مثال از امریکا روسیه شوروی، المان و ممالک صنعتی دیگر یاد آوری کرده میتوانیم . بهر تناسیبیکه کارخانجات در یک مملکت زیاد گردد تعداد کارگر در آن زیاد میگردد و احتیاجات حیات خود را بقسم دست مزد حاصل و رفع مینماید . و بهرور زمان یک زندگانی آبرومندانه نصیب آنها میگردد . و هم در عین زمان وجود کارخانجات در یک مملکت باعث ازدیاد نفوس

گردیده به اثر آن شهر بزرگ صنعتی عرض وجود مینماید . و بالاخره تمام عوامل ترقی بشری در آن شهر وضع گردیده يك تمدن عالی تری را به محیطهای بشری تحفه میدهد .
 بروی همین اساسات فوق و جود کارخانجات در داخل کشور باعث ترقی و تعالی مردم میگردد چنانچه پروژه های بزرگ صنعتی در داخل مملکت درین ظرف بیست (۲۰) سال اخیر بساحه های مختلف تطبیق و عملی گردیده است . بیان تمام این عوامل و فعالیتهای صنعتی کنجایش این مقاله را ندارد تنها بطور مثال از فابریکه نساجی کلبها ر که متن مقاله ما بآن ارتباط دارد خلاصتاً ذکر مینمایم فابریکه مذکور و امثال آن یکنوع سبک حیات مخصوص (کارگری) که نسبت به حیات زراعتی و شبانی فرق دارد بیکعده نفوس این مملکت میبخشد . پس وجود این فابریکه بنا بر چند علت زیر به نفوس هم جوار آن خیلی ها مفید واقع گردیده است .

۱ - افرادی که بدرون دره های عمیق و سنکلاخی سلاسل کوه هندو کش (غور بند ، شتل پنجشیر ، پنجاه نجراب ، الاسای ، رسکین ، اوزین و حتی فراچغان) حیات بسر میبرند . از نقطه نظر تکامل سبک حیاتی حیات نیمه مقیمی دارند یعنی در يك نیمه سال زندگی ایلاقی و متباقی مدت سال را به زمین های زراعتی که احتیاجات یکساله شانرا هم پوره کرده نمیتواند ، و دهکده های شان که به جوار زمین های زراعتی است یک خصوصیت حیات مقیمی را بآنها میبخشد ، زیست مینمایند .
 و دیگر یک خصوصیت بد حیات اینگونه محیطها بطور عموم بیکاریست . اگر در طرز زراعت و آبادی زمین های زراعتی آنها نظر اندازی کرده شود دو انسان را از حیرت به تعجب میکشاند . خلاصه حیات این نوع سرزمین هایکی از مشکلترین نوع حیات بشری میباشد پس وجود يك مرکز کارمی تواند آلام و بدبختی های آنها را رفع نماید . اینجاست که فابریکه نساجی کلبها ر وسیله و چانس بهتری برای کار افرادی که دیده یکنوع حیات متکاملتری به محیط همجوار خود میبخشد .
 ۲ - دهاقین بی بضاعت همجوار فابریکه که حیات شانرا زراعت بصورت کافی تا مین کرده نمیتواند حیات زراعتی را ترك داده بحیات کارگری اشتغال میورزند . بنا بر این فابریکه نساجی وسیله مهم رضایت خاطر نوح محیط های فوق خواهد گردید .

۳ - باغبانانیکه حیات شانرا حاصلات سرد رختی درختان مشرق تا مین مینمود و یکانه حیات شان منوط و مربوط به میوه جات خشک و تر بود و آن هم چانس خوب و بدی داشت ، و یا به عبارت دیگر گاهی حاصلات خوبی می برداشتند و یا گاهی برعکس آن ، حیات واقعی را اهمیت داده خود را از چنکال بخت و طالع رها نیده مشغول کار در امور فابریکه میکردند . بدینوسیله یک سبک مخصوص حیات یعنی کارگری نصیب شان میگردد .

بروی همین اساسات فوق لازم است تعداد کثیر کارخانجات در مملکت احداث گردد و بالاخره مانند ممالک صنعتی تمام احتیاجات صنعتی مملکت را رفع گردانیده مملکت را به سرعت کامل به قافله تمدن امروزی بشر هم صف گردانیده اینهم البته مربوط فعالیت جوانان و وطن پرست خواهد بود .

ر اشه ر اشه

ر حمن با با

سر و قدہ کل اندامہ ر اشہ ر اشہ	ای حُماذ ز رہ آرامہ ر اشہ ر اشہ
دہمہ وار و امامہ ر اشہ ر اشہ	چہ ہمہ وارہ خوبان دی مقتدیان دی
د مشتاقو احترامہ ر اشہ ر اشہ	بی تا نشتہ ہیخ حرمت دعا شقا نو
زہو یر یز م لہ ایامہ ر اشہ ر اشہ	خد ای زدہ بیا بہ ہسی وقتوی او کہ نہوی
چاری نہ شی بی ہنکامہ ر اشہ ر اشہ	نن ہنکام دی کہ وفا کری کہ جفا کری
تلہ دی تلہ دی لہ دی کرامہ ر اشہ ر اشہ	دا جہان د مسافر و یور باطوی
عنبر بویہ لہ فامہ ر اشہ ر اشہ	پر یر و یہ سنبل مو بہ ملکٹ خو بہ

شپہ لا پر یزدہ رو ناورخ را باندی شپہ شوه

در حمن ماہ تمامہ ر اشہ ر اشہ

پیر محمد کا کر

دخو بانو شہریارہ ر اشہ ر اشہ	ای حُماز بیانکارہ ر اشہ ر اشہ
سر و قدہ کل عذارہ ر اشہ ر اشہ	پر ی رو یہ عنبر بویہ فر بنتہ خو یہ!
و بیمار تہ شکر بارہ ر اشہ ر اشہ	د سرو شوندو پہ شربت کہ ئی دو اکری
د غم جنوزر و غم خوارہ ر اشہ ر اشہ	غم خواری می بیتا خوک کولای نشی
آہو چشمہ کلر خسارہ ر اشہ ر اشہ	ستاملا لوستر کوزرہ لہ مانہ یور
یو نخل یار تہ لہ اغیارہ ر اشہ ر اشہ	چہ ہمیش دی داغیار پر لور سفر دی

چہ بلبل غو ندی ثنا کاستاد کلو

پیر محمد تہ نو بہارہ ر اشہ ر اشہ

ابوالحسن علی هجویری غزنوی

ملقب به دادا گنج بخش

اخلاق و افکار هجویری : -

از آنجا که خوی ، عادت ، روش و سلوک آدمی بدرجه همتنا بهایی از ارث فامیلی و محیط خانوادگی متأثر میباشد ، شیخ رانیز در روش اخلاقی و سلوک معاشرتی تأثیری در خوری از اهل خانواده خودش دست داده است . طوریکه دیدیم در خانواده هجویری از پدر و مادرش گرفته تا امامانش و نیز کسانی که با آن سروکار ، مصاحبت و مجالس و آشنایی داشته همه رجال برجسته عصر و صاحبان خوارق و کرامت ؛ و عالم در علوم ظاهری و باطنی بودند ؛ و چون طوریکه خواهیم دید روز کارزندگانی پدر خود رانیز دریافته ؛ ازینکه در سلك عرفاء منسلك بوده ، شخص نیکو رفتار ، خوش خلق ، متشرع و متقی بارآمده است . از مطالعه آثارش برمیآید که این عارف کامل یکسره براه مستقیم « شرع » میرفته و نظر بعلم ، حلم ، سخاوت و شجاعتیکه داشته نه در آوانزندگی و نه بعد از مرگ محبوبیت خود را از دست داده است .

وی کرچه صاحب نخستین اثر در تصوف بزبان دری است معهدا کسی بروی خورده نکرفته و باآنکه در آن اثر خود بر تمام مکاتب تصوفی رایج آنوقت بحث و انتقاد کرده است ، از یکطرف ذریعه بزرگان و دانشمندان عصر تشویق و ترغیب میکردیده و از جانب دیگر آثارش را همگان بذوق و شوق هرچه تمامتر میخوانده و مواظب و نصایح

اند زهای او را بکوش گرفته و بکار می بسته اند - در اثر همین محبوبیت وی است که بخواهش یکی از دوسان هموطن خود بنیشتن بهترین شاهکار ادبی و عرفانی خود یعنی کشف المحجوب پرداخته است که مادر جای آن را جمع بآن اثر سخن خواهیم گفت . هجویری بنا بر شهرت و دانش خود معروض حسد و عداوت بدخواهان و حاسدان واقع گردیده و مخالفان وی آثارش را بحیلت از وی دزدیده اند ، مگر با وصف آن هم شیخ برای آنان از خداوند طلب آمرزش کرده است .

و اگر چه بعضی از سارقان آثار خود را میشناخته نظر بمشرب پاکیزه بی که داشته آنرا رسوان ساخته و با اینکه میتوانسته اثر خود را از آنان مطالبه کند و یا از ایشان انتقام بگیرد در مقابل شان تحمل و صبر کرده و خاموشی اختیار فرموده است . چنانکه را جمع بسارق يك اثر خود گوید :

«... کتابی تألیف کردم اندر طریق تصوف عمرها الله ، نام آن منهاج الدین ، یکی از مدعیان رکیک که رأی گفتار نام او نکند ؛ نام من از سر آن پاک کرد و نزدیک عوام چنان نمود که آن وی کرده است .»

درین عبارت می بینیم که دزد کتاب خود را تنها بنام « مدعی رکیک » یاد کرده و از گرفتن نامش [بحکم رأی عالی خود] بسبب اینکه رسوا و مفتضح نکردد خود داری کرده است . همچنان در جایی دیگر در حق يك کس دیگری که او نیز همین ظلم و ناروا را بر هجویری روا داشته و دیوان مکمل اشعار او را دزدیده و بنام خود کرده است گوید « خدا او را توبه دهد »

دانشمندان و مصنفان بعد از وی نیز او را نیک ستوده اند و از روش اجتماعی و اخلاقیش و صفها کرده

مؤلف خزینتہ الاصفیا (۱) شیخ را باین عبارات میستاید :

در جامع بود میان علوم ظاهر و باطن و زهد و ورع و تقوی و ریاضت و کرامت و خوارق . در ولایت و اتحاد مدارج بلند و مقامات ارجمند داشت . «

در سفینتہ الایلیا تصنیف داراشکوہ بن شاه جهان در باب خوارق و بی مسطور است که بعد از اینکه شیخ از غزنین بلاهور هجرت کرد ، در آنجا مسجدی بساخت که محراب آن نسبت بدیکر مساجد قدری بسمت جنوب مایل بود . « کویند که علمای آنوقت بر شیخ درینباب اعتراض کرده بودند روی همه را جمع نموده خود امام شده در آن مسجد نماز کذا کردند ، بعد از نماز بحاضران گفتند نگاه کنید بجانب کعبه که بکدام سمت است ، حجابها از میان برخاست و کعبه از محاذی آن مسجد نمودار گشت . »

مؤلف تذکره علمای هند در ضمن ترجمه حال مختصر وی گوید « از اولیای متقدم جامع علوم ظاهر و باطن ، عابد ، زاهد ، متقی ؛ مظهر خوارق و کرامات و حنفی المذهب بود . . . در آخر با شماره مرشد خود از غزنین بلاهور آمده هنگامه فضیلت و مشیخت کرم نمود . روز بدرس و شب بتلقین بسر میبرد ، بس صلحاء و علماء از حسن تربیت او برخاستند . »

عطار در تذکره الایلیا او را « عالم عارف » لقب داده است .

شیخ از ریاضت کاری و خودنمایی بسیار مجتنب بود ؛ و همواره مردمان ریاضت و خودنمایی را نکوهش میکرد . از پوشیدن البسه فاخر و خرقة مرقع برای تظاهر ، نیز بد میبرد چنانکه راجع باینعادت خود گوید « گروهی اندر هست و نیست لباس تکلف نکردند و اگر

خداوند شاعری داد پوشیدند و اگر برهنه داشت بودند؛ و منکه علی بن عثمان لحنای
 امایر طریقه را پسندیده ام و اندر شعار خود همیر کرده ام.»

از آنجا که عارفان رومی عموماً و پیران و مرشدان و معلمان اخلاقی بشر خصوصاً
 آنچه کویند و آنچه ایمان و اعتقاد دارند در رفتار و کردار خود نیز برای تعلیم عملی پیر و ان خود
 سمبول خارجی عقاید باطنی خود اند. اینک بعضی از عقاید و گفتار او را در اینجا نقل
 میکنیم تا خوانندگان بهتر بر روش و اخلاق و عادات وی بیبرند -

هجویری عهده دارد که آدمی در راه خدا و تعاون با مخلوق وی نه تنها از بذل مال و
 هرگونه خدمت بدنی دریغ نکند بلکه جان خود را هم در این موارد هیچ نشمرد و آنرا
 در راه رضای او تعالی ایثار کند و میگفت «حیوه» اند قرب سرمدی بیدل روح یابند
 و ترکیب نصیب خود اند رفرفرمان خدا تعالی و متابعت دوستانش» (۱) و پیوسته آن
 مثال اعلای ایثار را بدین عبارت توضیح کند «ترك نصیب خود عین نصیب خود بود» (۲)
 مخالفت با نفس اماره را در سر همه عبادت‌ها میداند است و کمال مجاهدتها را آن رو
 مخالفت نفس را نجات‌دهنده و متابعت آنرا هلاک‌آدمی میپنداشت مراتب ادب را
 سه قسمت توضیح کرده گوید «یکی ندا توحید با حق جل جلاله، و آن چنان بود که
 اندر خلا و ملا خود را از بیحرمتی نگاهدارد و معاشرت چنان کند که اندر مشاهده
 ملوک کند» و برای اثبات مدعا چنین مثال آورد «و باید که حفظ آداب اندر
 مشاهده معبود حق را بیخا آموزند؛ که چون با یوسف خلوت کرد و او را یوسف
 فرمان خود را اجابت خواست نخست روی بت خود بچیزی پوشید، یوسف گفت چه
 میکنی، گفت روی معبود خود را میپوشم که تا وی مرا بتو بدین بیحرمتی ببیند که

(۱) - (۲) کشف المحجوب ص ۲۰۴ «۲» کشف المحجوب ص ۲۴۲

آن شرط آداب نباشد. و چون یوسف یعقوب رسید و خدای تعالی ویرا وصال یوسف کرامت کرد، زلیخا را جوان کرد و باسلام راه نمود و بر نی یوسف داد و یوسف قصد وی کرد زلیخا از وی میگریخت. گفت ای زلیخا من آن دلربای تو ام از من چرا میگریزی مکرد وستی من اذلت پاک شده است. گفت لا والله که دوستی بر جاست و زیادت، اما من پیوسته آداب معبود خود نگاهداشته ام آن روز که با تو خلوت کردم معبود من بتی بود و با آنکه ویرا چشم نبود چیزی بروی پوشیدم تا آنکه بتی ادبی از من برخیزد، اکنون من معبودی دارم که بینا است بی مقلت و آلت، و بهر صفت که باشم مرا می بیند. من نخواهم که تارک آداب باشم «۱» و دیگر قسمت آداب با خود اندر معاملت، و آن چنان باشد که اندر همه احوال مروت را مراعات کند با نفس خود، تا آنچه اندر صحبت خلق بی ادبی باشد اندر صحبت خود استعمال نکند. مثال این چنان بود که جز راست نکوید و آن چنان بود که آنچه خود بر خلاف آن بود بر زبان نراند، که آن بی مروتی باشد، و دیگر آنکه کم خورد تا بطها رتکاه کمتر باید شد. و سدگرا آنکه اندر چیزی ننکرد از آن خود که بجز او را کس شاید نکر است. در خورد و نوش راه تعادل را توصیه میکنند و میگویند «بدانکه آدمیرا از غذا چاره نیست که اقامت تألیف طباع جز بطعام و شراب نیست، اما شرط مروت آنست که اندران مبالغت نکنند و رز و شب خود را اندر اندیشه لقمه مستغرقند ارد «۲» آدمیرا بجد و جهد در پی مطلوب چنین دعوت میکنند «باید که پیوسته طالب حق اندر روش خود که میرود بداند که هر چه مینهد یا آن قدم برویست یا از آن و بست، اگر برویست استغفار کند، و اگر از آن و بست اندران جد کنند تا زیاده شود «۳»

«۱» کشف المحجوب ص ۲۹۴ «۲» کشف المحجوب ص ۴۰۸ «۳» کشف المحجوب ص ۴۱۰

را جمع بخاموشی و سخن گفتن چنین اظهار عقیده میکند «بدانکه گفتار خوب بنده فرمان است، چون اقرار بخداوند و ثنا گفتن بروی و خلق را بدرگاه وی خواندن، و نطق نعمت بزرگست از حق تعالی بینده و آدمی بدان ممیز است از چیزهای دیگر. پس هر چند که گفتار از حق بینده نعمتی ظاهر است آفت آن نیز بزرگست و در جمله گفتار چون خمر است که عقل را است کند، و مرد چون اندر شراب آن افتاد «نیز» هرگز بیرون نتواند آمد و خود را از آن باز نتواند داشت، و چون اهل طریقت را معلوم شد که گفتار آفتست، سخن بجز ضرورت نکند - یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کرده انداگر جمله حق «را» بوده است گفته اند و الا که خاموش بوده اند» «۱» در ترک طمع و آداب سوال گوید «خد ایتعالی گفت» «لایسألون الناس الحافا» سوال با لحاف نکنند، و چون کسی از ایشان سوال کند منع نکنند. چنانکه خدا گفت جل جلاله مرپیغامبر راعلیه السلام «و اما السائل فلا تنهر» و تاوانند سؤال جز از حق تعالی نکنند، غیر ویرادر محل سوال ننهند که سوال اعراض باشد از حق بغیر، و چون بنده از حق تعالی اعراض کردیم باشد که او را هم اندر محل اعراض بگذارد» «۲».

در آداب سوال آن باشد که اگر مقصود سائل از سؤال بر نیاید خرمتر از آن باشی که بر آید، و خلق اندر میانه نبینی، و از زنان و اصحاب اسواق سؤال نکنی، و رازی خود جز به آن نکوئی که بر حلال مال وی موثق باشی، و تا توانی سؤال بر نصیب خود نکنی و از آن تجمل و کد خدا بی نسازی، و آنرا ملک نکرسانی، و هر حکم وقت را باشی و خدیث فردا را بردل نکذ رانی تا بهلاک جاودانی ما خود نکردی، و خدای را دام کد خدا بی خود نسازی، و از خود پارسایی پیدا نکنی که از راه پارسایی تو ترا چیزی بیش دهند. «[۲]

فن و طب در تاریخ مدنیت اسلام

« فصل پنجم »

« ۱. طب و علوم اسلام »

« به اروپا چه چیزها انتقال گردید »

پس اینکه خزائن علوم اسلام را تدقیق نمودیم، انتقال این علوم را به اروپا مورد مطالعه قرار دهیم می بینیم که عالم اسلام از نقطه نظر طب و علوم طبیعی به اروپا گذاشته است، علوم یونانی با ملحقاتی که آن افزوده شده است و تجارب عملی میباشد. رازی یک س لایق و ماهر کلینک بوده ولی یک ها روی نبوده است. عبداللطیف دانشمند بزرگی بوده که با تشریح مشغول گشته، اما با وسالیوس مقایسه نمیشود مسلمین تراجم بس مکمل ابرو کرات و گاهی ارمیان آوردند که تمام آنها و بالخاصه سروح گانی بصورت مکملی دانسته شده و از طرف علمای مانند حنین که بچندین لسان حاکمیت دانسته اند ایضاح گردیده است گرچه علمای اسلام با تجارب کلینکل و تراپوتیک آنهار اتوسعه دادند ولی بنظریات و افکار یونانی معارض نشدند، معلوماتی که از یونانیان گرفته شده بود با دقت و اعتدای تام تصنیف و بطور سیستماتیک تفریق شده بود، و تنها از جهتیکه مسلمین اجساد انسان و حیوان اثرات تشریح نه نمودند اینرو خطایای جالینوس متعلق بتشریح و فریولوژی تصحیح شده نتوانست، ولی از تجارب دانشمندان ایرانی، هندی و آسیای وسطی متعلق به تداوی، عملیات، ادویه، و معدنیات، به پیمانۀ وسیعی استفادۀ گردید. گرچه از این معلومات سابق اینکه مسلمین در کیمیا جلو بردند ولی موفقیتی را که

درین راه نصیب شده است بطور واضح معلوم نیست. که کدام یونان و کدام بشرق عاید می باشد
 اگر سائر فنون مد نظر قرار داده شود فهمیده میشود که بسیاری از آثار کرا نههای یونانی
 برای مسلمین معلوم نبوده است که نباتات تیو کراستوس از جمله
 آنهاست مع ذلک فراموش نباید کرد با اینکه خدمات مسلمین بعلم نباتات حایز یک ارزش
 عملی بوده ولی خیلی ها پر قیمت می باشد. دانشمندان فنی اسلام از نقطه نظر مشاهده بدرجه
 نهائی دقیق بودند. مع ذلک به اعتبار متفکریت دریک وضعیت محدودی قرار داشته اند
 علوم از قبیل حیوانات، معدنیات، میخانیک در وضعیت ما نند نباتات بوده است
 بزرگترین افتخاری که فنون اسلامی اکتساب نموده، در ساحت او پتیک است. قدرت
 ریاضی این هشیم و کمال الدین، قدرتهای اقلیدس و بطلیموس را تحت الشعاع قرار
 داده و ایشان با ترقیات حقیقی و بادوام خویش ساحت این فن را تنویر کرده اند.
 در او اینکه طب و فن اسلامی از ۱۱۰۰ بدینطرف بدوره توقف آغاز کرد این علوم
 و فنون با تراجم لاتینی به اروپای انتقال گذاشت. درین اثنا دوره که طب در اروپا
 میگذرانید در اثریکه از طرف شارل سنجر بنام (تاریخچه طب)
 نکاشته شده بود دران چنین ایضاح میشود که طب تنهادر دست بعضی راهبانیکه در کلیساها
 امرار حیات می نمودند منحصرا بوده تشریح و فزیولوژی یکقلم وجود نداشت. تشخیص
 بدرجه خیلی ابتدائی بود، تنها از نباتات، ادویه ساخته میشد. در تمام امور طبیبی خرافات
 حکمرانی داشت، و تمام عوامی که این علم را احیاء نماید مفقود بود.

تنهادر یک گوشه اروپا یعنی سالرنودا در قریب ناپلی یکمد رسه طبی، بقایای طبی
 یونانرا محافظه کرده و از قسطنطین تونسسی قبل ازینکه به مانستر مشهور (مونت کاسینو)
 داخل گردد. سالهای چندین را درینجا میگذرانید قسطنطین بکار ترجمه آثار اسلامی در

همینجا آغاز نموده و تا وفات خویش (۱۰۸۷) به این کار ادامه داده است. تراجم لاتینی قسطنطین از تعبیرات خطا، و مشوش و مغلق مملو بوده و بسیاری از قسمتهای آن غیر قابل فهم میباشد ولی این تراجم بزمین خشک اروپا نخستین تخمهای علم و معرفت را پاشید. قسطنطین بسیاری از آثار را که از عربی به لاتینی ترجمه کرده بود بدو ندرت و حالت همچو تالیفات خویش و انمود کرد. ولی در آن زمان حق تالیف از جمله حقوقی بود که خیلیها استحقاق میشد قسطنطین و چیزهای او کرات را از ترجمه عربی حنین به لاتینی نقل کرده و شرحی را که جالینوس برین اثر نگاشته است از ترجمه حنین ترجمه کرده و سایر آثار او کرات و جالینوس را نیز بعین شکل، به لاتینی ترجمه نموده است. عاقبت اثری که در بین تراجم قسطنطین عاید به امراض چشم است شایان دقت میباشد. این اثر بالاخره از طرف شخصی موسوم به دمستروس در ساجلیا به لاتینی ترجمه گشته و بدینصورت فهمیده شد که این اثر اثریست که از طرف حنین بنام (رسایل ده گانه را جمع بچشم نوشته شده بود مع ذلک قسطنطین نخستین محرر ریست که آثار یونانی را که از طرف مسلمین به عربی ترجمه گردیده است با اروپا معرفی کرده. این شخص آثار علی عباس و اسحاق را به اخلاف خویش گذاشته است. اثر ابن هیثم که باحث از کمیا بوده از طرف قسطنطین به لاتینی ترجمه گشته و یکی از تلامیذ او که از جمله راهبهای مانستر (مونت کاسینو) بوده و موسوم به جوها نس آ فلا کیوس میباشد با وی درینکار معاونت کرده است.

در اثنای حیات قسطنطین مجادله عیسویت و اسلامیت در هسپانیه و هم در ساجلیا بصورت شدیدی دوام داشت. در ۱۰۸۵ شهر تولید و که محتشم ترین مرکز عرفان اسلام در غرب بوده است بدست عیسویان درگذشت و علمای لاتین

بغرض دیدن آثار مد نیت اسلام و آد قیق علوم و فنون اسلامی بدانجا شتافتند. اشخا صیکه در خصوص وظیفه توسط را انجام دادند مسلمین و موسویان محلی بودند. نخستین عالم بزرگ اروپائی که به تولید و مواصلت کرد در ریاضی دان و فیلسوف انگلیسی موسوم به آدلارد بوده است. از طرف دیگر یک موسوی اندلسی که دین عیسوی را قبول کرده بود و موسوم به پتروس آلفونسی بوده است به انگلستان رفته و حکیم ها نری اول گردید، و برای نخستین بار در انگلستان به نشر علوم اسلامی پرداخته است. این دو دانشمند آثار متعلق به هئیت و ریاضیات را از عربی به لاتینی در نیمه اول قرن ۱۲ ترجمه کردند سپس اشخاص دیگری نیز راه ایشانرا تعقیب نمودند حیات علمی که در عصر ۱۲ در شهر تولید و به انتشار آغاز نهاد، دوره ترجمه را که سه عصر قبل در بغداد آغاز یافته بود بخاطر می آورد. طوری که خلیفه مامون «دار الحکمه» را تأسیس نموده بود پسک پوس را نیز در شهر تولید و نخستین مکتب تجربی را بوجود آورد که این مکتب تا عصر ۱۳ ادامه کرده است. در اینجا بالخاصه موسایانیکه عربی، عبرانی، اسپانیولی، لاتینی، میدانستند خدمات بزرگی انجام دادند ابن داؤد که در بین اروپائیان بنام او ندید مشهور شده آثار زیادی را متعلق به ریاضیات هئیت و علم نجوم، از عربی به لاتینی ترجمه کرده و جرارد (که از کرمو نامی باشد) آثار عدیده را متعلق به فلسفه، ریاضیات و طب ترجمه کرد جرارد در ۱۱۱۴ در کرمونا تولد یافته و اخیراً به شهر تولید و آمده و یک اثر بطلمیوس موسوم به الماچست را بدست آورد و این اثر را در ۱۱۷۵ به لاتین ترجمه کرده و چون با او یک نفر عیسوی و یک نفر موسوی محلی معاونت میکرد ازین جهت در مدت اندکی از مشهورترین مترجمین گشت و قبل از وفات خویش در سنه ۱۱۸۷ موفق گردید که بقدر

هشتاد اثر بزرگ و مهمی را ترجمه نماید این امر که جرارد کو شید تا علوم یونانی و اسلام را با اینقدر جهد و اهتمام نقل نماید باعث برین شد که بسیاری از اشخاص خط مشی او را تعقیب نمایند. و بدین وتیره يك عامل حقیقی نشر علوم و عرفان اسلام بار و پا محسوب گردد.

در ساحه طب در خصوص ترجمه آثار قیمتدار اپوکرات، جالینوس، حنین، الکندی ابن سینا و ابن هشیم مدیون او (جرارد) میباشیم، علاوه بر آن این دانشمندان بسیاری از آثار اسطورال عربی به لاتینی ترجمه کرده، و نیز آثار الکندی، فارابی، اسحق و ثابت ابن قره را که باحث از فزیک است ترجمه کرده است.

مارك که از راهبهای تولید و است نیز خدمات مهمی ایفا کرده است. این شخص آثار اپوکرات را در خصوص هوا و آب با بسیاری از آثار جالینوس از تراجم عربی حبیش و حنین نقل کرده است. اثر حنین موسوم (بمسائل طبیه) از طرف دانشمندی موسوم به دروینو که از علمای اسکساندریا ایتالیا بوده و در شهر مرسیه اسپانیه زندگی داشته است، ترجمه گردیده است. در خصوص ترجمه آثار ابن ظهرو ابراهام (که از موسویهای تورقود امیبا شد) به سیمون جینو الی معاونت کرده است. سائر آثار ابن زهره از طرف بیرنگار (از ونسیا است) و آرنالد که (از والانسوا است ترجمه گشته است این محرر اخیر الذکر، آخرین مترجمی است که با ترجمه آثار طبیه اسپانیه شهرت یافته است. در ترجمه آثار ابن سینا، الکندی، ابن ظهرو غیره مدیون او هستیم.

سجلیا که بقدر یکصد و سی سال در تحت اداره مسلمین بوده است در ۱۰۹۱ بدست نورمانها افتاده و یکی از مراکز بس پر فیض گردیده است که به نشر علم و عرفان

اسلام کمک میکرد. اهالی این سامان السنه یونانی، عربی و لاتینی را بطور یک لسان محلی استعمال نموده و بالعلاصه موسویان به ادبیات این السنه نیز وقوف داشته. از حکمدارهای سجلیا زر و سراول تافریدر یک دوم، از ما نفرت تشارل اول بدون در نظر گرفتن فرق لسان و دین اشخاص علمی را به پالمو دعوت میکردند که مانند تولید و درینجا نیز دسته از مترجمین داشتند آثار یونان و اسلام را به لاتینی ترجمه میکردند. که بسیاری ازین تراجم متعلق به هیئت و ریاضیات بوده است.

در عصر ۱۲ نظر میخورد که در سجلیا کدام اثر مهمی که راجع به طب ترجمه شده باشد در عصر ۱۲ در زمان شارل اول یک مترجم سزرکی موسوم به فارا کو آثار را شروع به ترجمه نمود. و در سنه ۱۲۷۹ این اثر را که برای اشغال بیم عمر یک انسان کافی است تمام کرده بود.

موسی که از پالمو بوده است نام شارل برای مترجمی لاتینی ترید گردیده بود. یکی از آثار عبارت از آن اثر ایوگرات است که عاید به امراض حیوانات و بیطاری میباشد. میشل اسکوت (وفاتش در ۱۲۳۵) که فریدر یک دوم او را خیلی دوست داشته است از عربی و عبرانی آثار ارسطو را متعلق به بیولوژی و حیوانات و محررات این سینار را عاید بجیوانات، ترجمه کرده و در ۱۲۲۲ شاهی اهدا کرده است چون فریدر یک دوم به علم حیوانات علاقه زیادی داشته است از یکطرف از ثروت خویش و از طرف دیگر از مناسبت و ستانه که با حکمداران اسلام داشته است استفاد نموده، با غچه حیوانات متشکل از فیلها، شیرها، پلنگها، شاهینها، جمانان میلی دیده بوجود آورده و معتاد شده بود که در هنگام سیاحت خویش نیز این حیوانات را

باخویش برد، خود دامپراطور نیز اثری متعلق به شکار نکاشته درین اثر خویش را به محررات و تراجم میشل اسکوت استناد داده بود. محاربات اهل صلیب در خصوص انتقال علم و عرفان اسلام به اروپا دارای تأثیر مهمی نبوده است. یکانه اثر مهمی که بطور حصول این حرکت تعقیب کرده توانسته ایم اثریست که عاید به استفن (که از پیسا است) میباشد. این شخص در سلرنو و سرجلیا تحصیل کرده، بعد به انطاکیا آمده در اینجا یک اثر علی عباس را در ۱۱۲۷ ترجمه کرده است و ترجمه را که قبل از وی از طرف قسطنطین راجع باین اثر بعمل آمده بود تحت انتقاد گرفته است. و تنها ناسیس شفاخانه‌ها را که در عصر ۱۳ در اروپا نشان داده و صرف از طرف روحانیون اداره میکردید ممکن است بتأثیر محاربات اهل صلیب عطف نمود بلکه این موسسات. تقلید بیمارستان‌های محتشمی بود که در آن عصر در عالم اسلام با لخاصه سلطان نورالدین در شام، و سلطان قلوون در قاهره تعمیر کرده بودند. شفاخانه که از طرف سلطان قلوون در قاهره بنا شده بود اخیراً از طرف تمام اروپائیانی که بقاهره سیاحت میکردند مورد پسند واقع گشته این شفاخانه پس از اینکه یکدوره مدید انحطاط را سپری کرده در عصر حاضر مجدداً رونق یافته است. در ایتالیا پاپ انوسان سوم در اوایل عصر سیزدهم شفاخانه سان اسپریتورا تعمیر کرده و در مدت اندکی این مؤسسات به اروپای غربی نیز انشاد گردیده است.

لوئی نهم شفاخانه لکنزون را در پاریس، متعاقب عودت خویش از محاربه اهل صلیب (۱۲۵۴ - ۱۲۶۰) تاسیس کرده بود. این شفاخانه که برای سه صد نفر بینویان و ناینبایان ساخته شده بود اخیراً یک شعبه برای امراض چشم نیز بر آن علاوه گردیده است که امروز بطوریک شفاخانه بس مهم امراض چشم در پاریتخت فرانسه دوام دارد. اطبای اسلام که در اثنای محاربات اهل صلیب با اطبای فرنگ تماس بهم رسانیدند اطبای فرنگ را نه پسندید و از آنها با نفرت و استحقار بحث کرده اند.

(با قید اورد)

سقراط د قانو نپه لاره کی :

دیونان په آتن کښی تقریبا ۲۴۵۴ کاله دمخه یو هوښیار سری ووزیر بده چه سقراط نومیده . داسی یوزر و را و پوه سری و چه تر اوسه ئی ساری خورا لږ په دنیا کی پیدا شوی دی . سقراط به تل دخپلو ښار والوسره داخلا قو په ښاو خوا کی صحبتونه کول او دوی ته به ئی اخلاق وربنوده او د تعلیم به ئی ورکاوه چه د سعادت دموندلو لپاره اخلاق او تقوی له ضروریا توڅخه ده . ده به وبل : « که ټول انسانان یو دبله سره مرسته و کړی او مینه ولری سعادت ته به ورسیزی هر سحر چه هو اخوری او جمناسو ته به ولاړ شو چیر ته به چه د خلقو ټولنی ویدورخی پاته برخه به ئی هلته ددوی سره په خبرو او مصاحبو تیروله او چا به چه غوښته هلته به ئی غوزور ته نیوه یوه ورځ سقراط دوه ورونه ولیدل چه یو دبله سره جنک کوی او په ډیر پریشان حالۍ او فلاکت کی ژوند کوی ، دواړه سقراط پیزاندل مشرئی شریفون او کشرئی شریقراط نومیده . شریقراط ته ئی وویل : « آیاته دهغو کسانو څخه ئی چه د ثروت سره له ورونه زیاته مینه لری ؟ سره ددی چه دوه ورونه چه دیوه پلار او موروی او یو لوی سره لوی شوی وی طبیعی مینه او محبت یو دبله سره لری .

شریقراط لخوا بور کئی : هو کی ! ورونه یو قیمتداره ثروت دی . منکر هغسې چه زه غواړم چه دی وی ندی ، زما ورونه ټولی خپلی وظیفی پریردی او هغه چه زه لځنی غواړم یوه هم نکوی . دگتی پر لځای لا ینقطع دخپلی خبری او کار زیان را رسوی .

سقراط وویل : « امکان لری چه دده ، او دده دخو په سره مینه او مطابقت نه ښکاره کوی . شریقراط : په رښتیا سره ! آیاسقراطه زه هغه سری ته چه دایم زما خوا بدوی ، مینه وربکاره کوم ؟ زه هیڅکله دی کار ته جرئت نکوم .

سقراط : څه چه ما وویل مقنع او زړه ئی منی که یوسپی چه ستارمه ساتی ، کله چه ته ورنژدی شی وغایی او حمله در باندی وکی آیاته دهغه په مقابل کی دخشونت پر لځای دملایمت نه کار نه اخلی ؟ او پر هغه مهربانی نکوی او قرار به ئی کی که په ؟ ولی هغه چه دخپل سپی سره کوی دخپل ورونه سره ئی نه کوی ؟

شریقراط : البته څه چه ته ووا ئی زه ئی هم ورسره کوم چه هغه نه ښه کیزی څه وکوم ؟ سقراط : آیاد کوم شی سره مخامخ کیزی ؟ او تاڅه ورسودلی دی ، چه ته ښه ورونه ؟ منکر

شريفقراطه يقين و كره، كه ته زمانصیحت ته غوز كنبیز دی البته دخپل ورورسره به شفقت وکی او هغه به دخپله كاره و شرموی، دومره كوشش به وكړی چه نسبت و تاته لخوان مردشی، لځكه ورو نه لكه دوه لاسه غونډی دی؛ یو دبل سره معاونت كوی؛ دا اتحاد او اتفاق لپاره خلق شوی دی شريفقراط: ددی دانشمندخبری و منلې، دیوی میاشتی په موده كنبی دی او وروړنی سره خورا بڼه دوستان شول.

سقراط سره دخپل صداقت او همت غلیمان درلودل لځكه هیش چاته ئی مداهنه او تملق نكا وه او دخپل مملكت دقانون تابع و، هر كله چه دشهر رئیسانو دی د مملكت د قانون و مخالفت ته تحريك كاوه ددوی له اطاعته لځخه ئی لځانژ غوره، بعض حاسدانو دی ملا متاوه چه دی یو بد هم شهری دی، لځكه؛ لمبیانو ته مخوف نصیحتونه كوی، دی ئی د قاضیانو حضور ته و غوشت او دخپلی افترا په مسئله ئی مرگ ته محكوم کی لځكه چه اتنیان سره له خپله ذكاوته، كم فكر او عجول و و، او ژر غولیدل.

لدي كبله سقراط ئی بندی او هلته ئی دشوكرانو (ذهر چه په هغه باندي ئی محكومین وژل) انتظار درلود.

یوه ورځ یو له دوستانو لځخه ئی چه كریتون نومیده او دده دیدن ته راغلی و په زندان كنبی ئی ورسره ملاقات وكړ، كریتون دسقراط دتبتید لو دپاره له اتن نه، یو پلان طرح كړی و، او دده نه ئی خوا هس و كړ چه پت و تبتی.

منگرسقراط لځواب وركی: چه زما گرانه! آیاته دانظریه لری چه دغلی او تقلب ار تكاب هیشكله رواندی؟
په ربتیا سره:

په پای كنبی داشو چه چل بازه باید نه شو حتی دمتقلبو سر و سره هم بد په بد باندي بدل نه كړو.
كریتون وویل! دا چه ته وائی ربتیاده!

بڼه زما گرانه كریتونه! دا تن همشهریانو دا تعهد كړی چه دوی به هر كله د جمهوریت دقانون تابع وی. آیا كه زه ددی فرمان او تعهد نافرمانی و كم، نو یو كامل سړی به بلل كیزم؟ كه زه د بند یخانی نه چه په هغه كنبی بندی شوی یم، پت و تبتیم، دا دقانون بی اطاعتی نه دی؟ كریتون لځواب وركی چه وایی به - سقراط به په جمهوریت كی بی عدلی كړی وی.

آن یکمطلع

ندیدم آند ورخ را اکنون دو ماهست ولی مهرش بسی در جان ماهست

تخلص اینست

غلام کوی او شد با یسنفر غلام کوی جانان پادشاه هست

نمونه کلام امیرشاهی در غزل و رباعی

کجا ای لاله داتان بهار خرمی بگذشت در یاب

اعتذار

در ترتیب صفحات ۶۷ و ۷۶ هنگام طبع سهوی رخ داده و یکی بجای دیگری آمده
لطفاً مراتب را در نظر گرفته مطالعه فرمائید (مطبعه وزارت معارف)

رباعی

شام رمضان خوشست و کلکشت هرات با نعره تکبیر و خر و ش صلو ا ه
خوبانش بتاریکی با زار درون چون آب خضر روان شده در ظلمات

یک قطعه تضمین

شبی با صراحی همیکفت شمع که ای هر شبی مجلس آرای دوست
ترا با چنین قدر پیش قدح سجد دمادم بکوا ز چه روست
صراحی بد و کفت نشنیده تو اضع ز کردن فرازان کوست

فرد

آن بت چوزد و مستی کناری دارد ما نیز زد دوستی کنار گیریم

(۱) تو اضع ز کردن فرازان نکوست مصرع این بیت سعدی است :-

تو اضع ز کردن فرازان نکوست کدا کر تو اضع کند خوی اوست

تضمین آنست که شاعر بمصرع یا بیت دیگری مصرع یا بیتی رساند بطور لطف و با تراکت . سپس
اگر آن بیت میان مردم مشهور باشد شاعر را ذکر نکنند و اگر مشهور نبود ذکر نمایند تا کمان سرقت نرود.

شریقراطه یقین و کره، که از مانصیحت ته غوز کنبیز دی البته دخیل و رورسره به شفقت و کی او هغه به دخپله کاره و شرموی، دومره کوشش به و کری چه نسبت و تاته لخوان مردشی، لککه ورونه لکه دوه لاسه غوندی دی؛ یو دبل سره معاونت کوی؛ داتحاد او اتفاق لپاره خلق شوی دی شریقراط؛ ددی دانشمند خبری و منلی، دیوی میاشتی په موده کنبی دی او ورونه سره خورا بڼه دوستان شول.

سقراط سره دخپل صداقت او همت غلیمان درلودل لککه هیخ چاته ئی مداهنه او تملق نکا وه

بنا

د یادونه وړه ده چې د دې متن لیکل شوی دی او د یادونه وړه ده چې د دې متن لیکل شوی دی

وژل (انتظار در لود .

یوه ورځ یوله دوستانو څخه ئی چه کړیتون نو میده او دده دیدن ته راغلی و په زندان کنبی ئی ورسره ملاقات وکړ، کړیتون دسقراط دتبتید لو دپاره له اتن نه، یو پلان طرح کړی و، او دده نه ئی خوا هس وکړ چه پت و تبتی .

منگر سقراط لخوا ب ورکی : چه زما گرانه ! آیاته دانظر په لری چه د غلی او تقلب ار تکاب هیخکله رواندی ؟
په رښتیا سره :

په پای کنبی داشو چه چل بازه باید نه شو حتی دمتقلبو سر و سره هم بد په بد بانندی بدل نه کړو .
کړیتون وویل ! دا چه ته وائی رښتیاده !

بڼه زما گرانه کړیتونه ! داتن هم شهر یانود ا تعهد کړی چه دوی به هرکله د جمهوریت دقانون تابع وی . آیا که زه ددی فرمان او تعهدنا فرمانی وکم ، نو یو کامل سری به بلل کیزم ؟ که زه د بند یخانی نه چه په هغه کنبی بندی شوی یم ، پت و تبتیم ، دا دقانون بی اطاعتی نه دی ؟ کړیتون لخوا ب ورکی چه وایی به - سقراط به په جمهوریت کی بی عدلی کړی وی .

آن یکمطلع

ندیدم آند ورخ را اکنون دو ماهست ولی مهرش بسی در جان ما هست

تخلص اینست

غلام کوی او شد با یسنفر غلام کوی جانان پادشاه هست

نمونه کلام امیرشاهی در غزل و رباعی

کجا ئی ای ز رویت لاله را تاب	بها رخبری بگذشت در یاب
لبت با آن دوزلف ورخ چه نیکوست	خوش آید باده در شبهای مهتاب
دلا احرام آن در بسته چیست	قدم ننهاده فکری کن درین یاب
بصد چند آن انصاف چشمه خضر	نیارد در یسختن بردست او آب
دل زانر ورود دنبال آن چشم	که شب ناخفته را آسان برد خواب
چو عشق آید اجل کوشاد بنشین	که مردن را مرتب کشت اسباب

ز کویش رخ من در کعبه شاهی

که يك سجده نشاید درد و مجراب

رباعی

شام رمضان خوشست و کلکشت هرات	با نعره تکبیر و خر و ش صلو اة
خوباش بتاریکی با زار درون	چون آب خضر روان شده در ظلمات

يك قطعه تضمین

شبی با صراحی همیگفت شمع	که ای هر شبی مجلس آرای دوست
ترا با چنین قدر پیش قدح	سجود دمامم بکوا ز چه روست
صراحی بد و گفت نشنید	تواضع ز کردن فرازان نکوست

فرد

آن بت چو زرد و مستی کناری دارد ما نیز ز دوستی کنار گیریم

(۱) تواضع ز کردن فرازان نکوست مصرع این بیت سعدی است :-

تواضع ز کردن فرازان نکوست کذا کر تواضع کند خوی اوست

تضمین آنست که شاعر بمصرع یا بیت دیگری مصرع یا بیتی رساند بطور لطف و با تراکت . سپس اگر آن بیت میان مردم مشهور باشد شاعر را ذکر نکنند و اگر مشهور نبود ذکر نمایند تا کمان سرقت نرود.

کیده سقراط ده ته وویل: « زما گرانه ! زه هم تا په خدای سپارم اوڅه چه تا وویل زه به ئی وکرم . »

بیا خپل ملکر و ته ئی وویل : وگوری چه دغه محافظ خو مره بڼه سری دی : دهغی روځی نه چه زه دلته یم دی همیشه ما دیدن ته راغلی دی او او مسهم په څه پاکلزړه ماته ژاری . هله کړیتونه ! که زهر تیار شوی وی را دی وری .

کړیتون وویل . « تراوسه لاوخت شته دیر تلوارمه کوه . »
منکر سقراط وخت نه غوښت سمدستی هغه شی چه با ید وڅښی ، په یوه ظرف کی ئی ورته راوړل .

سقراط پوښتنه وکړه چه دوسته ! څرنگه وکرم .
سری وویل : چه ددغه ظرف مشروب وچښی او وگرزی ترهغه پوری چه په پښو کښی دی دروند والی حس کړی : نو پر خپل کت پر یوزه .
دائی وویل او پیاله ئی ورو را ندی کړه ، سقراط په خورا اطمینان ودریدو او بی دڅیری دتغیر او خرا بوالی دقیافی ظرف ئی و نیو ، ترهغه وخت پوری ملکری ئی چه دده شا وخوا ته را ټول شوی وو ، خپلی او ښکلی ئی نیولی وی :
مکرهغه وخت چه و یلیدل ده شو گران وچښل خپلی او ښکلی ئی نشوی نیوی . ټولو ژر ل .
کړیتون ددی دپاره چه خپلی او ښکی پتی کړی ، لږڅه لری شو او بل (پولودور) چیغه وکړه او په سلکیو ئی پیل وکی .

سقراط وویل : « زما ملکرو تاسی څه کوی ؟ ماددی له پاره چه ورکی او ښځی ونه ژاری دوی می وایستل . کراسی او متین اوسی . »

سقراط چه گرزیدی ، په وخت کښی پر پښو ئی دروند والی حس کی نو هغه وخت پر ښا پریوت څرنگه چه هغه سری ورته ویلی و سری بیا ورژدی شو ، او په زوره ئی پښی ورو ټومبلی او پوښتنه ئی ځنځی وکړه : « څه حس کوی ؟ » ده ځواب ورکی « څه نه حس کوم . » سری بیادده ورنونه و ټومبل ، پس ددی ترهغه وخته پوری چه وجود ئی سریده مښه ئی .

کړیتون ویل ! آیا نو کوم شی لری چه مونږ ته ووائی ؟
سقراط : هیڅ ځواب ورنکی . پس له یوی لحظی څخه سقراط لږ وښورید او سترگی ئی چته ته پاته شوی . کړیتون دده خو له اوسترگی وترلې .
هو !! سقراط دقانون او نظام په لارکی سروښنده .

تجسس مغلها در افغانستان

عده ای از آنها مالدار بوده، موسمیهای بهار، تابستان و پاییز را در دشتیهای نزدیک دست زیر خیمه که به اصطلاح خودشان سیاه پلاس گویند میگذرانند، و گروه دیگر آنها بزگرانند که اراضی اشخاص زمیندار را کشت میکنند، چون تخم و قلبه از خودشان است پس در اواخر سال از حاصل زمین سه حصه برای خود و دو حصه را بصاحب زمین واگذار میشوند، اما وضع اقتصادی شان بحدی خراب است که خوراکی بجز نان و دوغ و ماست ندارند، جوانان شان شکایت داشتند که طویانه دختر کمر شکن است (از بیست هزار تا یک لک!) این دسته اخیر در تمام جریان سال به قلعه زندگی میکنند. در نتیجه مونکولوایدهای دهکده کوند در دو طرز سیاه دارند: پستورال (Pastoral) چوپانی و مسکن نشین مطلق.

ما میدانیم که شغل زراعت مرحله ای از تمدن بشری است که چادر نشینان را مسکن نشین میسازد، مگر در اینجا مشاهده شد که عده ای از مونکولوایدهای کوچی را بیشتر فقر و فاقه مسکن نشین ساخته است!

۴ جوزا، بادام تو:

پکاهی کروخ را بعزم دیدن قریه «بادام تو» ترک دادیم از کوتل زرمات گذشته به خواجه چهارشنبه و از آنجا بسواری اسپ به «بادام تو» که تقریباً در یک کیلومتری شرق خواجه چهارشنبه واقع است رسیدیم بعد از تحقیق پی بردیم که آنها نیز مانند مونکولوایدهای بعضی دهکدههای جنوب شرقی هرات شبیه مغل بوده و کلتور و ثقافت مغلها را فراموش کرده اند، و همه شان بزبان دری حرف میزدند و ظاهراً کردند که در «بادام تو» علاوه بر مغل اقوام هزاره، چنکیری فروزکوهی، قپچاق، زندگی میکنند.

خانههای شان هم بشکل گنبدی و هم سقف هموار داشت و مانند مونکولوایدهای کوند در دو طرز حیات شبیه درین شان معمول بود.

بعد از آن خواستیم به دهکده «گچه» به ملاقات مغلها برویم، مگر مرد سالخورده ای که به اسمعیل کور معروف و باشنده دهکده «گچه» بود بر خور دیدیم قرار گفته های او تمام گچهئیها زبان مغلی را فراموش کردند حتی خودش. وی بجواب

یکی از استفسارات ما گفت که در زمان قدیم اجداد آنها را از غور اتاقوام تیمنی راندو بدان نسبت اقوام مغل در باقی نواحی ولایت هرات منتشر شد.

۷ جوزا، شیرین تکاب میسنه: طبق معلوما تیکه از میسنه گرفته بودیم ساعت ۴ عصر از شیرین تکاب بسواری اسپ بغرض دیدن مغل های دهکده مرچه غال حرکت کردیم، هوا هنوز گرم بود، تا مسافه تقریباً نیم کیلومتر سرک جنوبی قصبه را طی کردیم و بطرف دست راست خود عموماً تا کستان های از بک ها بنظر میرسید که خرگاه های آنها در کوشه ای بین درختهای محدود توت نمودار بود بطرف چپ مزارع گندم که ما لکین آن از یک بو دند دیده میشد. سپس رهنما به کشتزارهای سمت چپ سرک داخل شده و از بستر خشک دریا عبور نمودیم و ساعت ۶ به قره شیخی رسیدیم ساعتی خیمه های عربهارا که شبیه خیمه های مغل ها بود مطالعه کردیم، پس از صرف طعام بار دیگر براه افتادیم. ساعتی نکذشت که توسط یک سلسله تپه ها محصور شدیم، تا ساعت ۱۲ شب زیر آسمان پرستاره درین تپه ها راه پیمودیم، بالاخره به رهنما گفتم که بمورچه غال نمی رسیم در جواب گفت که سیر خود را غلط کرده، پس بهر فقای همسفر مشورت دادم که بهتر است در پای تپه بخوابیم. چون بستری نداشتیم بر روی عرق گیرهای اسپان خوابیدیم، تا با مدد از سردی هوا و بسترنا راحت جز لرزیدن و تپیدن استراحتی نداشتیم.

هنکام پگاه چون متوجه آقای پروفیسر شدم، دیدم که عرق گیر نمدی را از زیر پا کشیده بروی خود هموار کرده، با خود گفتم انسانی متجسس و محقق برای بدست آوردن مقصود چه مشقاتی را در زندگی قبول میکنند!

۸ جوزا شیرین تکاب:

هنوز اشعه آفتاب قله های تپه ها را خوب روشن نکرده بود که دوباره براه افتادیم ساعت هشت و نیم که گرمی و کرسنگی نیز ما را بی طاقت کرده بود از بالای تپه دهکده مورچه غال راه آری از درخت مشاهد کردیم همینکه نزدیک چند کلبه محقر رسیدیم پیر مردی با سگانش به استقبال ما آمد، گفتم زود اتاق سردی بمابده، این خواهش من مثل این بود، که از صجراکل کلاب می خواستم! بالاخره به کلبه گرمی که ۶ / ۳ در ۲۳ / ۲ متر عرض و طول داشت ماراجای داد؛ آب نوشیدن خواستم، چند دقیقه بعد یک گلاس آب شور مزه آورد که نتوانستم خورد؛ دوغ خواستم چون سرکه ترس بود، از گلو نرفت.

این دهکده توسط تپه های که اراضی کشت للمی را تشکیل میدهد محدود شده؛ خانه های آن پراکنده بوده از «پخسه گل» بابام هموار ساخته شده، عذره از مردمان آن در تمام جریان سال

در خیمه های خود زندگی میکنند ، در موقع برف گاهی میشود که در يك شب چندین بار خیمه های خود را پاك میکنند . (۱)

اراضی للمی تپه ئی از اجداد برای شان مانده که گندم للمی و جو و گاهی ارزن زرع میکنند . خوراك آنها عموماً لبنیات ، آرد گندم و جواست ، چای بدون شکر را به ندرت استعمال میکنند . نفوس مورچه غال همه خود را از نسل مغل میدانند ، در بین خود بزبان پشتو مکالمه میکنند اما زبان دری را نیز میدانند ، اکنون بجز ملك آنها که چند کلمه مغلی میدانند ، باقی مردم شان کاملاً فراموش کرده اند .

درین دهکده نیز دو طرز حیات موجود است : یکی نیمه کوچی (SEMI-NOMAD) و دیگری مسکن نشین .

سیصد خانواده در مورچه غال زندگی میکنند از آن جمله دو صد پنجا آن مالدار بوده در شروع جوز امورچه غال را ترك و به کوهستانها بغرض اشغال اراضی علفچر ارتفاع میکنند ، و در شروع پایز بماوای خود با زگشت میکنند .

پنجا خانواده دیگر آن مطلقاً زارع بوده مسکن نشین اند از نگاه ارتباط بشری اکثر و کمین (EXOAMINE) اند ، ملك این دهکده میگوید که از عربها و از بك ها و پشتونها دختر برای همسری میکنند ، اما حاضر نیستند که دختر خود را برسم ازدواج به آنها بدهد (؟) ، و علاوه کرده که تمام مغل ها سنی مذهب اند .

چهره های آنها شباهتی بمغل ها ندارند ، مگر بعض آنها مانند هزاره های مرکز افغانستان « ریش کوسه » دارند .

بهر حال پروفیسر ایو امورا اقوام مورچه غال را نیز از دسته مونکولوایدها میدانند . تبصره : مالداران مورچه غال از يك رمه تا پنج رمه دارند که همان دهکده قرار سنجش ارباب

(۱) پروفیسر ایو امورا میگوید : در مغلستان کوچی های وجود دارند که قشلاق نداشته حتی در زمستان موقع که برف می بارد ، در خیمه های خود زندگی میکنند ، که آنرا « گیر » مینامند خیمه های شان دروازه نداشته تنها يك پرده در مدخل خیمه وجود دارد و فرقیکه این « گیرها » باخیمه های قوم قه قه که در سنجتک دیده شد اینست که یکی دروازه ندارد و دیگر اینکه آنها بزرگ است . چون آبیاری وجود ندارد زراعت معمول نیست ، پس از گوشت و لبنیات حیوانات خود تغذیه میکنند . کمبودی آب مغل ها را مجبور بطرح قانونی کرده که غسل کردن را قذف کرده است و شخصیکه بغسل مبادرت کند ، مثل اینست که جنایت کرده باشد !!

عبد الرؤف تاجر « قره شیخی » در سال بیست هزار پوست قره قلی و در اطراف پانزده هزار سیر پشم که هر سیر آن بطور اوسط چهل افغانی قیمت دارد استحصال و بر تجار میمنه بفروش میرسانند ملتفت هستید ، دالر امریکائی را امر دمانی بکشور ما توریید میکنند که با طبیعت و غربت زندگی میکنند .

۱۹ جوزا ، فیض آباد بدخشان : -

امروز طبق وعده آقای شیر بهادر مفتش وزارت مالیه شخصی را که بملا عبد الله موسوم بود بمامعرفی کرد ، وی در ضمن صحبت بما گفت که : « مادر غور را ت زندگی میگردیم ، چون ساحه اراضی علفچر محدود شد ، شیرخان نائب الحکومه قطن مارا تشویق به مهاجرت کرد و وعده اراضی علفچر به قطن داد . پس ما در حدود دو هزار خانه از اقوام مرده ، کلان زی خور دک زی در سال ۱۳۱۶ از غور هرات حرکت و به بغلان در حصه چهار دره اقامت گرفتیم از آن وقت به بعد عادت گرفتیم که موسم تابستان را در شیوه بدخشان گذرانده و در اول سنبله همینکه ستاره خنک برآمد آنجا را ترک و مراجعت میکنیم ، زیرا شترهای ما در مقابل تاثیر این ستاره که بعد از ستاره دمدار می برآید مقاومت نمی توانند . »

در اخیر عبد الله اظهار فضل نموده گفت که ژوین پسر کا ئوس پادشاه مغل ها و پاپتخت آن سر پل مزار شریف بود و تمام ترکستان را فتح کرد . در اصل مغل از در قوم بزرگ متشکل است ارغونی و بورغونی

کدای ، مرده ، خدایداد از شاخهای قوم ارغونی اند و خور دک ر کلان زی و لاله هی داخل قوم بورغونی است .

عبد الله نمی توانست مغلی حرف بزند ، مگر گفت که ریش سفید قوم شان خوشدل ولداسما عیل که فعلاً در آبقول بغلان در قریه مولوی نظر محمد زندگی میکند و اثر کبر ضعف نمیتواند حرکت کند کاملاً بزبان مغلی آشناست .

تبصره .. روی اسنادیکه ذکر شد واقعاً در دهات دوردست ولایت هرات افغانستان دستهای از مردمانی زندگی میکنند که شبیه مغل (مونگولوید Mongholoid) اند و کاملاً زیر تاثیر کلتور افغانی آمده ثقافت خویش را فراموش کرده اند حتی بعضی آنها به اثر آمیزش و مزاجت ها با پشتونها سیما ی حقیقی یک افغان را حاصل کرده اند چنانچه لعل محمد که دیدیم بزبان مغلی خوب تکلم کرد ، دارای بینی باریک و برجسته چشمان میشی ، موپها سیاه و لب های باریک داشت که هیچ شباهتی به مغل ها و مونگولوید ها نداشت

زبان آنها نشان داد که تا چه اندازه کلمات دری جای لغات مغلی را گرفته است .

(پایان)

یک نظر اجمالی بر سبزواری از

نقطه نظر جغرافیه و رجال

چون شهزاده خودش صاحب قر یحه شعری، سخن نیوش و سخن پرور بود منصب ندیمی بوی تفویض و همه مال و منال و ثروت موروثیش را بدو مسترد کرد. صاحب مجالس النفایس که معاصر شاهیه است می گوید :

«امیر آقملک مرد فراغت دوست و خوش معاش بود؛ اشعار او را در سلاست و لطافت احتیاج تعریف نیست. غزل کم گفته اما پیش همه مستحسن و پسندیده است» دولت شاه شاهیه را چنین می ستاید : «فضلاء برانند که سوز خسروی و ناز کیهای کمال و لطافت حسن و صفائی سخن حافظ در کلام امیر شاهیه جمعست و همین لطافت او را کفایت است. که در ایجاز و اختصار کوشیده که خیر الکلام ما قیل و دل»

یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه خوشتر

امیر شاهیه هنرمند چیره دست بود در انواع فنون دست داشت و حتی فرید عصر خود بشمار میرفت چنانچه در خطاطی، مصوری و نقاشی استاد بوده در علم موسیقی ماهر و گویند عود را خوب می نواخت.

شاهیه خود در ادراک فنون بی مانند است در مقام تفاخر شاه را در یک مطلع چنین خطا میکند.

شاهها مدار چرخ فلک در هزار سال چون من یکانه نماید بصد هنر

در آیین معاشرت و ادب و حسن اخلاق بر اقران سبقت داشت.

این هنرمند و شاعر شهیر سبزواری از شعرای او اسطو قرن نهم هجری است غزل نیکومی سرود قطعه و رباعی نیز گفته است و بدیهه گوئی که از بزرگترین صفات ندیمست بوی منسوب و از بدیهه گوئی وی چنین روایت میکنند که روزی شاهیه باجمعی از شعرابدرگاه شهزاده با یسنغر رفتند شهزاده از تصادف او را بارنداد شاهیه این غزل را فی البدیهه سروده بدو فرستاد :

غزل اینست

خون دل ناخورده چندا ز عاشقی دم میزنی
ضایع آن تیری که برد لهای بی غم میزنی

ای که در بزم ادب جام دما دم میزنی
حیف از آن نازی که با اهل تنعم میکنی

بازکن از خواب ناز آن فرکس رعنا که عمر
 میکشائی طره و دلها بغارت میبری
 میکنی محروم ازین درشاهی در مانده را
 همچنین هنگامیکه ابوالقاسم بابر میرزا قهر آشاهی را از سبزوار جهت نقاشی و ساختن صور
 در کوشک گل افشان به استرآباد برده بود این مطلع را سروده
 تو شهر یا رجهان ما غریب شهر تو ایم
 وطن گذاشته بی خانمان ز بهر تو ایم
 آورده اند روزی در بزم عشرت آرای یکی از سلاطین شخصی برشاهی مقدم نشسته بود و این
 قطعه نظم را بد آن سبب سروده .

شاهها مدار چرخ فلک در هزار سال
 چون من یکانه ننماید بصد هنر
 گرزیر دست هر کس و ناکس نشانیم
 اینجا لطیفه ایست بدانمنا ینقدر
 بحر یست مخبس تو و در بحر بیخلاف
 لؤلؤ بزیر باشد و خاشاک برز بر

گویند امیرشاهی بعلتی در با سلاطین را ترک گفت و در سبزوار بزارعت و بزری مشغول گشت
 اما تا حیات داشت بفضلاء و اهل استعداد عصر خود مصاحب می بود . حکما فضلاء امر
 سلاطین حرمت وی نگاه میداشتند .

شاهی صاحب دیوان هزاربیتی است که یک نسخه قلمی آن در کتابخانه شخص مرحوم
 افندی صاحب قاری هاشم «شایق» و یک نسخه چاپی آن نزد نویسنده مقاله وجود دارد حبیب السیر
 دیوان او را دو ازده هزار بیت گفته لیک گویند که همین یک هزار بیت را انتخاب و باقی را با
 شسته است .

زمانیکه امیرشاهی بد عوت با بر میرزا احاکم استرآباد جهت صور و نقاشی قصر گل افشان
 رفت در آنجا بسن هفتاد سالگی داعی اجل را لبیک گفت و از تنگنای خاکی بجوار رحمت ایزدی
 پیوست و قرار وصیتش جنازه آن مرحوم با عزاز و اکرام تام به سبزوار نقل داده و بیرون دروازه
 شهر ویرانجاک سپردند (۸۷۵) هـ ق .

با بر میرزا شعر آرا به مرثیه او تکلیف کرد و مرثیه ای که در مرگ (نور مرقده) سروده شده است
 بیتی از ابیاتش اینست .

گو بشواز اشك آهم سبز وار زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار
نظر بر وایت لطائف ماله امیر شاهی دو مطلع در استر آباد سرود که دست اجل گریبان او
گرفت در حین وداع با جهان و جهانیان وصیت کرد که آند و مطلع را خواجه او حدی مستوفی تمام کند

مطلع نخست

خرابم از دل ای بیرحم که که یاد کن مارا سکی کویتو ام آخر به سنگی شاد کن مارا

مطلع دیگر

توشهر یار جهانی و ماغریب مطلع دیگر شهر تو ایم وطن گذاشته بی خانمان از بهر تو ایم
از شعر ای معاصر امیر شاهی بایسنغر میرزا و خواجه او حدی مستوفی است که شرح حیات خواجه
بعداً میاید اما راجع به شهزاده بایسنغر میرزا آورده اند که . شهزاده بایسنغر شهزاده ای خوش
طبع و سخن شناسی هنر مند و هنر پرور بود . او هنر مندان (چون خطاط - نقاش - سازنده و
کوینده) را تربیت کرد . چنانچه متجاوز از چهل نفر شاعر - عالم - خوشنویس و صحاف و نقاش
را بدور خود جمع کرده تا برای کتابخانه او کتب بسیار نفیسی تهیه نمایند . که امیر شاهی از جمله
شعرا و ندمای او بوده هست . علیشیر نوایی در مجالس النفایس می نویسد که : پادشاه در ویش صورت
کریم خلق بود . بهمت او پادشاه رین قر نمانبوده . کویند پیش او ذکر حاتم چنین گذشته است
که خانه حاتم چهل در داشته و اگر سائلی از همه درها آمدی او را انعام کردی پادشاه فرموده « که چرا
زیک در چندان چیز بسائل نمیداد که بدر دیگر تراحتیاج نشدی » .
شهزاده طبع روان شعری داشت این یکقطعه را باعی ، یکمطلع و تخلص را صاحب مجالس النفایس
بنام وی قید کرده است .

قطعه باعی

جامست با ده و جام را بهم پیوستی میدان یقین که اند با لادستی (۱)
جامست شریعت حقیقت با ده چون جام میکشی یقین بدمستی

(۱) دانشمند علی اصغر حکمت این روایت را در شرح حال مولینا جامی به شهزاده با بر میرزا نسبت
داده است .

داربښتیا ده چه تاخپل لځان پیزندلی دی ، چه موزدی حتی دی انصافو کسانو په مقابله کی هم بی انصافی و نه کو . که قوا نینو دانسانانو په شان خبری کولای ما ته به ئی و یل : سقراطه ! دا ټولو شیانو ته چه مملکت تاسره کړی دی فکر و کوه ، دادی دقوانینو ترسیوری لاندی چه ته جگړو و غسری او دود و رکتیو ب په وخت کی پښتیا نی شوی وی : ته خپل وطن ته هغه وظیفه لری چه مور او پلار ته دی لری ، ته او پلار سره بد په بد معاوضه کوی که مینه دی و غواری چه ته په لرگو و وهل شی او یادبلو طو پیتی دربانندی بارکی ، او یا غواری چه جنک ته ورشی او هلته خپله وینه توپ کړی بی له کومه تر دده باید ورشی ، لځکه وظیفه همداسی ده که ستا مینه د تاخچه مروره کیزی اوی سببه دی مضطر ب کوی ، باید ده چه ته هغه په لطف او نرمی سره متباعده کړی او که هغه قانع نسوه ، باید اطاعت ئی و کړی .

لځکه و وطن سره مینه لرل ، او دیوه پلار په شان چه پر سړی په قاریزی او سره دهغه خدمت ئی کوی ، خدمت ئی کول ، له ضروریاتو خچه ده .

داده زما گرانه کړیتونه ! که قوا نین خبری و کوی داشیان به ئی و یل :

او دادی هغه حقوق چه زه په دی باره کښی نصیحت نه اروم ، که کوی شی په زړه کښی لری چه راته ووائی ، ووايه او وژغیزه »

کړیتون په دیره خوا بدی سره وویل : « زه هیڅ نه لرم چه وی وایم » دآتن دقانونو په احترام سقراط بند یخانی کښی پاته شو .

یوگری پخوا تر شو گران خپلو دسقراط ورکی او دکور بنځی ئی بند یخانی ته راوستلی سقراط یو خو دقیقې وژغیده ، او بیا دوی ئی دمحبس خچه وایستل له دی داره چه دوی ونه ژاری او ددوی دا وښکودلیدلونه متأثر نه شی ، بعضی دوستا نوسره د لمر لویدو ته منتظر وو . هر کله به چه لمر لویده شو گران په محکومینو ته ورکول کیده .

نا بیره محافظ کوتی ته ورننووت اوی ویل :

سقراط هغه سرزنش چه عادتاً نوورته می ورکاوه تاته به ئی درنکرم لځکه هر کله چه د قضا له خوا به را تلم چه محکومینو ته د زهر د خپلو خبر ورکرم ، هغوبه ما ته په قارکتل او ښکښلی به ئی راته کولې ، منکرته دهغه وخته را ایسی چه دلته بی ، همیشه ملایم بی او ته خورا تینک او ښه سړی بی . اوزه په تا یقین لری چه ته پرما قاریزی او داهم پوهیزی چه زه راغلی یم چه تا خبر کړی . دخدای پامان ؛ او دهغه شی د تحمل دپاره چه ناچار ئی ؛ کوشش کوه محافظ په هغه حال چه دا خبری ئی کولی په ژرا بیرته وگرزیده او په هغه وخت چه دی لری

دل هم این تصویر را منظر کرد

مصرع فوق را که سر اینده پیش مصرع و سائر ایات آن معلوم نیست یکی از دوستان بهما سپرده خواهش تضمین آنرا در غزلی نمود. یکی دو نفر از صاحبان ذوق بدینکار پرداختند و ما از سائرها خداوندان قریحه در خواست نمودیم تا ایشان نیز این خواهش را لبیک بگویند، همان بود که اشعار و غزلیاتی بهما رسید که اینک جهت مطالعه ارباب ذوق بنشر آنچه تا حال توصل و رزیده میبرد ازیم. ناگفته نگذریم که از مصرع مذکور چنین استنباط میشود که اثر یکی از شعرای معاصر باشد هرگاه کسی شاعر آن امر فی و سائر ایات آنرا بما بفرستد با کمال تشکر بنشر آن خواهیم پرداخت. «اداره»

استاد بیتاب ملك الشعر اء

« مرد آن باشد که پاس مور کرد »

روز من کرد و شب دیجو ر کرد
جو ر کرد و نم بآن مجبو ر کرد
دل اگر یکبار یا د سو ر کرد
دیده ام را عاقبت بینور کرد
«دل هم این تصویر را منظر کرد»
آنکه رازی فاش چون منصور کرد
هر چه قدرت بهر ما مقدور کرد
مرد آن باشد که پاس مور کرد
کار خود هر کس که بی دستو ر کرد
رفت ظلمت جلوه هر جانور کرد
جا هلی ما و ترا مزدور کرد
علم و فن نر دیک راه دور کرد

آفتابیم را ز چشم دور کرد
منکه از هجران کریزان بوده ام
مبتلای صد غم و آلام شد
چشم بر روی سفیدش دوختن
یا رکفت از غیر کن قطع نظر
عاقبت کرد بدار آ و یخته
بی سخن خواهی نخواهی میرسد
تابع حکم سلیمان هر کسی است
جز پشیمانی چه می آرد بدست
جهل را دائم کند مغلوب علم
دیگران از علم و فن آقا شدند
میکنی یکساله ره یکر و ز طی

پر حرارت طبع (بیتاب) مرا

موسفیدی سرد چون کافور کرد

شاعلی فارغ

«دل همین داغ ترا منظور کرد»

دل بعشق او مرا مجبور کرد	راحت و آسایش از من دور کرد
آرزوی خنجر مژگان او	زخم دل را عاقبت نا سوز کرد
دوش بر من خواب شیرین تلخ ساخت	بسکه دل از درد جانان شور کرد
جان فدای نا زانو کفتم کنم	«دل هم این تصویری منظور کرد»
دل ببزم وصل شوخ دلر با	از نوازش ناله چون طنبور کرد
سویم آن آئینه رو هرگز نندید	دیدن آئینه اش مغرور کرد
از برای یادگار بعد مرگ	دل همین داغ ترا منظور کرد

گفتم از شهرت شوم (فارغ) ولی

عشق ما را در جهان مشهور کرد

بنیاعلی عشقری

«بر سر من سایه بال مور کرد»

عاقبت عشقت مرا رنجور کرد	داغهای تازه را ناسور کرد
ناخنی ز دا برویت بر سینه ام	دل صدای چینی فغفور کرد
ساختم دل را مثال آینه	تا که آن آئینه رو منظور کرد
منکه بگذشتم ازین دار فنا	تا که باغ عشرتم انکور کرد
عاجزیهایم بر راحت و ارسید	بر سر من سایه بال مور کرد
زاهد از حسن حقیقت دور مانند	بسکه در دل آرزوی حور کرد
از جمال خویش امشب یا رمن	کلبهء تار مرا پرنور کرد
یک نگاه تر کس شهلائی تو	بعد عمری خاطر م مسرور کرد
راه نرد یکی بکوی دوست بود	دوره سیر هوسها دور کرد
تا و کدلد و زمز کان بتان	سینه ام را خانه زنبور کرد
بی نشان و نام بودم پیش ازین	ناله های دل مرا مشهور کرد
ناصحا منعم مکن از عا شقی	«دل همین تصویری منظور کرد»

پاره دل چیده بودم (عشقری)

ماهر و نوازدگانم چور کرد

عبد العفو (غرقه)

« چشم فتانش مرا مسحور کرد »

تا نکا هی بر من مهجور کرد
 بشکند آئینه تا دیدی درو
 هر رکجا نم ز هجران کسی
 ار طلسم عشق چون بیرون شوم
 بوده ام گمنام از افسردگی
 قسمتم را بین که آخر روزگار
 نیست پروای شرایم این زمان
 مرده تا دل سرد گردد از جهان
 عشق گفتا خاک کوی یا رشو

یکجهان غم از دل من دور کرد
 حسن ز بیبایت ترا مغرور کرد
 ناله های زار چون طنبو ر کرد
 چشم فتانش مرا مسحور کرد
 عشق ما را عاقبت مشهور کرد
 گر شرایم داد آنرا شور کرد
 دور چشم او مرا مخمور کرد
 مرده شویش در کفن کا فور کرد
 «دل هم این تصویری منظور کرد»

جان همی بخشد نکا هس بر رقیب

(غرقه) خود زنده اندر گور کرد

عبد العفو (غرقه)غزل دوم

« سینه ام را خانه زنبور کرد »

پرتور ویش جهان پر نور کرد
 عشق آخر بیت ابروی ترا
 تا بیا مد از درم آن آفتاب
 عاقبت این عشق بیبر و ابمن
 هر که سر پیچد ز راه و رسم عشق
 دیگری کرتیز ییندسوی دوست
 از خدا خواهم رقیب خود دهلاک
 ا لنتفا تی بر منش هر کز نبود
 تیر عشقش برد لم شد جا یکیر
 تارسد درد ست ساقی خون من
 تیر مژگانش ز بس بردل خلید
 عقل گفتا در وصال یا رکوش

تیغ نازش کفر را مقهور کرد
 در بیاض خا طرم مسطور کرد
 کلبه ام را مقدمش پر نور کرد
 میکبد کاریکه با منصور کرد
 زنده اش میباید اندر کور کرد
 هر دو چشمش را بیا ید کور کرد
 زانکه یارم راز چشمم دور کرد
 دیگران رالطف او معمور کرد
 هجر او زخم مرا نا سور کرد
 پایمالم چرخ چون انکور کرد
 سینه ام را خانه زنبور کرد
 «دل هم این تصویری منظور کرد»

دست و پایش بسته شد در زندگی

(غرقه) را تا چشم او مسحور کرد

محمد امان فارغی

« چشم مستش جام را مخمور کرد »

عشق را بهر دلم مقدر کرد
دست شهوت یکقلم زان کو تهست
من نمیر فتم بکوی دلبران
گر چه بشکستش بسنگ یا سلیک
دیده گفتا عا شقی خو بست خوب
ایکل رعنا ی من یا دت بخیر
از خدا تر دیک آفت خوا همش
یکنظر انداخت تا سوی شراب
پسته را گردید بر لب خنده خشک
خنجر مژگان این حور طلعتان
مژه اش جز زخم دل قصدی نداشت
خاک بر سر بادت ای هجران یار
عیش و صلت آتش جان مردم است
ننگ از همراهی مردم نداشت
باز چشم مست خونریزش زناز
عا قبت سیل سر شک من بیا
خنده او لذت عیشم فرود
خواجه کی با خزا دکن بشنوی
آسمان با مردم حقگو کند
فارغی دل بر کف دلبران نهاد
در قطار عشقبا زان فارغی

حق تجلا بر سرا بن طور کرد
عشق تا این خانه را معمور کرد
جادوی چشمی مرا مجبور کرد
چینی دل ناله فغفور کرد
« دل هم این تصویر امنظور کرد
چشم من باز آنکه هجران کو ر کرد
هر که آن بت راز پیشم دور کرد
چشم مستش جام را مخمور کرد
یار تا یک خنده پر شور کرد
عا قبت زخم دلم ناسور کرد
قتل ما را چشم او منظور کرد
مقدم نجست مرا نا جور کرد
دو دهجرت چشم ما را کور کرد
حسن او را اینقدر مغرور کرد
مژه را در قتل من مامور کرد
بر سر شیرین لبان این شور کرد
این نمک شور بای ما را شور کرد
ناله ای گرینو ای عور کرد
آن جنایت را که با منصور کرد
این نکلین را هدیه شاپور کرد
خویشتن را عاقبت مشهور کرد

فتح مجد منتظر

« لشکر غم هستی ام را چور کرد »

بیقراری از شکیم دور کرد	تا مراد بها مرارنجور کرد
با غم ورنج و محن محشور کرد	جور کرد و نم زبس درها ندکی
کو کب بخت مرا مستور کرد	ذی فلک دو دلمن سر کشید
لشکر غم هستی ام را چور کرد	بی نصیب افتاده ام با قلب چاک
فتنه دل دیده ام را کور کرد	نی زدوران شکوه دارم نی زدهر
ناشکیبائی مرا مشهور کرد	کر به شبهای تارم شد سمر
بر چنین آوارگی مجبور کرد	سوزش دل در گرفتاری مرا
با یدم یا محو یا مخمور کرد	از بسی بی بادگی در آتشم
« دل هم این تصویر را منظور کرد »	سوختن فرمود جانان (منتظر)

شاغلی رسوا

« دل مراد را شقی مجبور کرد »

دل مراد را شقی مجبور کرد	یک نکه آن لرگس مخمور کرد
فتنه چشمش تما ما چور کرد	آنچه بود از عقل و دین و دل مرا
سیل اشکم عاقبت مشهور کرد	هر قدر پنهان نمودم راز عشق
دیده از بس کر به های شور کرد	عمر شیرینم بتلخی درگذشت
قلب زارم خانه از نبور کرد	خنجر مژگان آن دیداد کرد
کلرخی آخر و را ناسور کرد	زخم دل کفتم که شاید به شود
حرمت و یش دو چشمم کور کرد	خواستم تا در چمن کل بنکر م
محول اندر مجلس جمهور کرد	شاه حسنش دعوی عشق مرا

قتل (رسوا) را چو شو را ا مرداد

« دل هم این تصویر را منظور کرد »

شاغلی فروزان

« شد قرار عاشقی آه و فغان »

بیخودم آن نرگس مخمور کرد
 داد از دست سر زلف سیاه
 گردش دور فلک با من نساخت
 پیش هر کس حال دل کرد بیان
 آن جفا جور را داد او حسن و آن
 درد یا ریاس نازم من غمش
 شد قرار عاشقی آه و فغان
 «دل هم این تصویر منظور کرد»

آنقدر در فرقت جانتان گریست
 دیده خود تا (فروزان) کور کرد

منتخبات

مثال طبع چو کان آمد و سخن کو هر
 اگر طلب نکنندش بما ندانند رکان
 (ازرقی)

چه سود

چون کار ز دست رفت گفتار چه سود
 چون دیده سپید کشت دیدار چه سود
 هر چند که جوش میزند جان و دلم
 لیکن چو زبان نمیکند کار چه سود
 (عطار)

علم و عمل

نه بدان لعنت است برا بلیس
 علم دانند بعلم نکند کار
 بل بدان لعنت است کاندردین
 کوندانند یمین زیسار
 (حکیم سنائی غزنوی)

دو صد رنگ

که جام می نشا طو که خون آرد
 هر لحظه دو صد رنگ بر و ن چون آرد
 که جامه سیاه و کاه کلکون آرد
 در حیرتم از فلک که از یک خم نیل
 (اوحدی)

گفتار بزرگان

ده خصلت مذموم

ده خصلت مذموم است و نسبت با ده طایفه مذمومتر: مضایقه در ملوک - عذر در اشراف - دروغ در قضا - فریب در عالمان - خشم در نیکوکاران - شر در توانگران - مصیبت در پیران خود پسندی از عاقلان - بیماری در طبیبان - کسالت از جوانان.

ده چیز محمود

ده چیز محمود است و نسبت با ده گروه محمودتر: طاعت از جوانان - شفقت از خویشان - فروتنی از بزرگان - شکر از درویشان - بی تکلفی از توانگران - حلم از پادشاهان - صبر از مصیبت زدگان - ثبات از دوستان - راستی از تاجران. (ادیب شهاب الدین) مرد در زیر سخن پنهان است

* * *

شرح اشتراك

۱۱۰ افغانی	سالانه	کابل
» ۸	»	برای محصلین
» ۱۲	»	ولایات
یک دالر با محصول پوسته	»	خارج
۳ افغانی		این شماره

آدرس: مدیریت نشرات فاکولته ادبیات
شهر نو، کابل، افغانستان

بد اشتن این کتب که از نشریات فاکولته ادبیات است کتا بخانه
خود را زینت بخشید:

۱ - علم تریه ترجمه استاد هاشم شایق فی جلد ۱۵ افغانی

۲ - علم بدیع اثر استاد ملک الشعرای بیتاب » ۴

۳ - علم عروض و قافیه » » » » ۴

۴ - دستور زبان فارسی » » » » ۱۵

۵ - علم بیان » » » » ۲

کلکسیون سال گذشته و شمارة های قبلی مجله ادب را نیز
بعین قیمت آنها بدست آورده می توانید فراموش نفرمائید
که قیمت اشتراک مجله ادب جهت خدمت بدوستان را ن
علم خیلی نازل تعیین کرده است.

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات

مدیر مسئول: محمد العفوق غزوة

در مطبعة معارف طبع شد

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**